

459  
vol-1

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و هند  
این کتاب در ... کتبی است  
آفت زدانی ... و ...  
تاریخ 06/07/2011

مکتبہ اسلامیہ  
بیت اللہ  
نعت اولی  
تاریخ ۱۳۵۱/۰۶/۰۶

سفر السعادت  
مع شرح آن

①

459

مستقیم

واضح باد که حق تعالی بر معجزات و شایع از او  
در برابر آن قدس و در حدیث حق تعالی  
والسلام

مرکز میکر و فیلیم نور  
این کتاب در کتب گنجینه  
افت زوایی، امرت و تبلی  
تاریخ 06/07/2017  
بسم الله الرحمن الرحیم

سجانب لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت اعلم بحکیم  
اهم صل علی محمد و آل محمد و علی الخلق الی صراط استقیم و المنهج القويم  
و علی الوعاظ و التابعین و سائر العلماء الرائین من امته الی یوم  
بعثناک احمد و سائر صانع پروردگار مت کلمه و عمت  
بر عمت ایجاد و الدو که در سبأ و معاد بر بندگان فائز شود

واجب است که الک تشکر و امتنان جناب سالت  
 بجن سفارت و وساطت که علوم فیوض از درگاه صمدیه  
 (۲) آورده و عالم را از این امانت لازم و مستم و محبین حق  
 ال بدست یاری اصحاب افاضه و انصاف که سالی و وسایل  
 وصول فیض اشیاء و جداول رای فیض و نیر برده کاؤمت  
 قائم و ثابت و برین قیاس تابعین اتباع و تبع اتباع و نما  
 ر و اة و نقل احادیث اخبار که سلسله علم دین که از خواص  
 این خیر الامم است بوجو و ایشان بر بابت چه از آنها که  
 بحد و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف  
 ۹ اجناس علم و کنوز خسران نقو وین شتبی زیادت  
 و نقصان ادای نمانت با اهل ان نمودند و چه از آنها که با جفا  
 و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار ننوده و تو

و اصول و لامل و علل سبب و استخراج کرده مسائل حکام شرع  
بر آن فرید فرمودند و چه مقدّمات و منتقانات ایشان که بتقلید  
و اتباع جزئیات مسائل و تفاریع حکام جمیع و فراهم آوردند  
و طائفه دیگر نیز که بتتبع کتب و رسائل انتخاب انتفاط نمودند  
و مسائل نموده تجدید و ترویج علم جمالی تاز و جبره وین  
ملت افروند و نظر بحقیقت و ارزش وی انصاف نمائند  
طوائف اگر حاصل اولی علم و رفیع مقامین و حافظ او ضاع شد  
اند بر افراد و دیگر منتفی نایب و دیگران که نعمت خواریان این فضل  
و افاده و ریزه پستان خوان حسان نشاند شکروند  
و حق نعمت شناسی لازم و بین حساب پیشیان ستاد ولی  
نعمت پستان پستان و بیان را اعتراف بفضل و عایت ادب  
نسبت بایشان واجب کرده تواند که بعضی پستان با حراز قصب  
سبق و مرتب از بعضی پستان درگزرنند و آنک فضل الله  
یونیه من نشاء و الله و بفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم

فما لك ان تحقنا بفضلك كرامت العميم لك انت اغزر حكم  
الاعد منقول بعد الضعيف الفقير الى الله تعالى الغنى الباري عجب  
بن سيف الدين بن سعد الله ترك له موى البخاري غفر الله له  
وبارك في اخلافه ابن خزيمة است از خزان محمدی ۲ مملو بخوب  
زواهر ولائی الی الی احادیث اخبار که از بارگاه فضل و مویبت ابن  
ساکن زاو فقه و سنتی حواله کرده اجازت صرف و اتفاق از  
داشتند و این باند است از موالد احمدی شحون بالوان عطاسم  
و تامل و نو اگر شمار احکام و مسائل که از استمان هدایت و کرم  
بر مرفت ابن ریزه بن خوان جو دوستان نازل گردن سرانه  
عبیدال او است ساختند باعث جمیع ابن حسن و تهیه این  
موالید که کتاب سفر سعادت که از اصرار و تنظیم تر خوانند  
اشیخ العالم انفاضیل کامل الامام الاوحد البارغ قدوه ابر  
و افضل الدماجرین صاحب النص المشهور و بفضل الله کوره

وحید زمانه و عجب عصره او از محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر  
بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ابراهیم بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی  
احق انگاز و حاکم الشیخ محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
الشیخی تفرشی تمیمی المکری است فنی نزل المحرم اشرف الملی زاده الله  
تشریفاً و عظماً و لد فی ربيع الاول سنه تسع و عشرين و سبع مائه  
بکازرون و توفي بزید الله لعش من سنه تسع و عشرين و ثمان  
مائه تنعم الله برحمته و استکنه فسیح جنة النابی بود شیخ لطیف متین حسن  
المسکاتیه المنهج صحیح المسابی ابنی المعالی که با عیالات عادات و اعمال  
و اخلاق زکوة و تقوی صلح حسن اسلوب سهل طریق نوشته  
و داد علم و دانش او است لیکن چون وی دینیات مذہب افحاح محمد بن  
از صحابہ ابرار نه و بسیاری از موانع سخن بطلان مذہب محمد بن  
رحمة الله علیه جمعین گفته و او عجمی است و بطلان مخالف عجمی خود  
و دعوی عدم صحت امامت وارده در آن کرده و بعضی بحال در میانند و  
افراط از حد اعتدال عباده مصاف بیرون نیستند و در خانه کتبات  
بابی عقد نموده است که در انجا تحقیق و تنقیح بعضی امامت و نسبت وضع  
و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجب است از آخرین محمد بن

مثل این جزئی و غیره می گردد لازم طریقه الضای نصحت نموده  
شرح آن کردن جویفیت کاشف نمودن مواضع خطا و شبهه بیان  
ساختن و دیگر احادیث وارده در مذمت اینها تمام شدن در مطالعه  
این کتاب مستمعین مذمت مجتهدین را موجب انبعاث حشمت انانیت (۱۶)  
شبهت گشته و در وادی تردد و مانع حیرت انداخته بسوی ملین برآمده  
مجتهدین و تعلیقه و تخریج علای سخنان بنما گرداند و این ضرری تحت عظیم  
ست در صلاح دین و اعتبار مذمت چه غالب است و عظیم سلام برین مذمت  
انقاد و بنامی حدیث و جهت وجود تواریف باطن بر خرم و طمیان  
قلب است و چون نمی شنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب این مجتهد حکم کرده  
و ارشاده با حدیثی که می این کتاب گردیده است رسید است غرض  
قلبه که این مذمت است شد انحلال بر برد و جدی جلدی که در باعث  
عمل قوت یافته است گردد و در افع چنین نیست که می یگوید زیرا که این مجتهدان  
هم محدث بوده اند و نتیج احادیث برده و طبق و تفسیر در آن و در فاسخ  
را از منسوخ شناخته و صحیح را از منسوخ و قوی را از ضعیف جدا نموده  
اند و بقوت اجتهاد و وسعت علم و نورانیت فرست با مانی و دلالت فرا



و اما در نام و بیانات و حقائق معانی از او گرفته حکام کرده اند نه به واسطه  
و نقض نفس و محض حسن و محروم بیان نفی و تقوی این نموده این  
سخن مقدم شرح بر سبب و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد  
الضمان شبیه در ضمانت آن نماید سخن و شرح کتاب بر قسم  
انما و یکی در تحقیق تبیین از مفسف ذکر کرده حمد الله علیه از احادیث  
و آثار و مخرب مخارج و حال آن از کتب بسته و غیره و ذکر و ادعا از محله  
و اصحاب کتب دوم و معارضت و مصاحبت کلام دی و نقیبت و تائید  
ندایب مهاکن علی الخصوص اینان تحقیق مذکور حقی که مقصود هم در سطح  
نظر اصل است سوم استطراد و شتباع کلام مذکور مسائل و احکام  
و آثار فوائده و نکات مناسب بحث و مقام و آنچه در حل عبارت متن ترجمه  
و الفاظ و بیان معانی آن از تمیید و رموز و اشارات و نام و بیانات و تمکلات  
بر عادت شرح بکارفته باشد بر مالکان طریق مطالعه و اقیان صناعت  
منازله از اهل خبرت و مهارت پوشیده نخواهد بود و هر چه در کتاب ملاحظه  
عربی بود از احادیث و غیره از ترجمه کردم و شرح نمودم الا در وجه  
و ادکار که زبان ترجمان وقت از شرح و بیان آن گونه اند که گویند

الفاظ و عبارات آن مقصود است نعم السلاخ بر حالی و بعضی این است سورت غریبه  
ذوق و نشاط افزاست لیکن محرم و الفاظ نیز غایب است مفید مونس است اگر  
باین اسلوب ترجمه تحت اللفظی الاجاب با در حاشی با قدری از تفصیل نویسد

آید و در نهایت آنچه بالفعل بود قبح آمدنست و سخن درین شرح طویل افتاد (5)  
و حجم کتاب کبر باشد که بعضی از اهل بحث کسالت که با ماخ و ذلت و بحث  
علم قوی ذوق سخن درین مجال و اعینه خدمت حاجت نبوی صادق بود حمل افعال  
این کتاب الی آوردنست تعالی ان امور است و ملائت گردد و الا من فقه

الله و الله تعالی الا من الله و اگر هم بر قسمم که انبیا ندرست چندی است  
اقتضای کند و به نخرج احادیث من تعرض نمایند و در فوائد زوائد خنصار  
و در زیند کنای آید لطیف و مختصر و اصل مقصود کافی و به بیان انبیا ان فی  
ومن صحبت یکیم فرزند عزیز نور دیده داشت و منبش نورانی را که وجود ان  
و مقصود و اولی نیست که اگر وقت من نگلی آورد و وقت آن نشد و می باشد

این کار کرده و این مهم را صورت دهد و باشد الله تعالی و از کتب انجمن  
و تصفح آن در سید این شرح اتفاق افتاد و از کتب نفیبه کثافی بجا  
و در کتب باین و خزان و از کتب احادیث صحیح البخاری و شرح

بکرانی و فتح مهابادی و توشیح سیوطی و مشار فی الانوار اصفهانی عباسی  
 و غیر آن صحیح مسلم و مشروح وی شرح امام نووی و خزانة منها  
 امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شامی النبی  
 و مشروح متن مشکوٰۃ و مشروح آن طبعی شرح ابن حجر و ابروی  
 و خزانة الانوار و فصل اربع مشکوٰۃ و مصابح و مشروح آن نورانی  
 و غیره شرح مشارف و مجمع البحار که شرح صحاح ست جامع  
 مشروح متعدد است مهاباد خیزی و مختصر مهاباد سیوطی و مقاصد  
 سخاوی و تفسیر السیرة ابن عراق و الدرة المنتشرة فی الاحادیث المستفزة  
 طبعی و تفسیر السیرة ابن عساکر و علی الاستبصار من الاحادیث  
 لابن ابی عمیر و سخاوی تفسیر عباسی و موابد لدنیه و موعظ مخزومه و روضة  
 الاحباب و سنن البیهقی و اذکار نووی و عمل اليوم و اللیلہ سیوطی و حصن  
 خیزی و شرح اربعین ابن حجر و مختصر سیر طبری و اذکریة سماط طبرانی  
 فن ثانی از زمین ثالث جامع الاصول و تقریب تهذیب و  
 سخاوی و از اصول حدیث شرح نخبة المصنفه و شرح خمینی و  
 الفقه عراقی و مشروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا

و رساله مختصر طبیبی و از کتب فقهیه و شرح ابن الهمام و شرح دیگر  
و کثیر و بعضی مشروح آن و شرح دقایق و حاشیای آن و مشروح تفاسیری  
و غیر این و از الفقهیه در مذاهب حنفی و حاکمی و شرح آن در مذاهب حنفی (۶)  
و رساله ابن ابی زید و در مذاهب مالک و مشروح رکعتی بر کتاب ختمی از مذ  
امام احمد بن حنبل و از کتب فقهیه شاطبی مشروح آن و انعام سبوطی  
و ارجوزة حسنی و مشروح آن و از کتب لغت فاسوس و تصنیف  
و مهند و معرب و جرایم مذکور است بعضی کتب و مسائل نیز مشاهده کرد  
بعضی مواضع نیز در آمده و با و در صحیح نقل به الیه اصل مما اکثرت تقصیر  
خود را می شنید و محل نگزاشته یارب کمد به یو بیان و جایی و دفع  
یافته باشد و در راوت احادیث و نقل مسائل از طریق جنایط و در  
دایان بیرون نیامده قطعاً بر آیه خبیث بسیار از نرفته و این وسیله  
اسید و ایست که سبب قبول و گاه و ضایعی حضرت است به موسوم کرد و نشان  
نعمانی از انچه اسم است بن مای و جبر است کی با و تفرع و النما خبیث  
صحت غیر همه که این عمل و منعقد قبول برساند و سبب منع خدا  
و فائده طالبان حق گردانند و دیگر خیر است انما من از نظر کند

6

459- ح

درین محیفه آید از سه خطای کتاب حروف نظر بپوشند  
 و تا نماند در تصحیح اصلاح آن سمت ربع زارند ان ایسه لا نضیع  
 الحسین و چون بیاچیز من رفعم اصل مقصود نه محتاج تسبیح بود و مجر  
 آن بر حسب صرفت نوشته آمد نه قال لمصنف بعد از حمد و ثنای  
 حضرت کبریا و در و بلا انتساب بر سر اینها و علامه صفیاء و ال صاحب  
 احتیاط و بر روی بکاتی را و ان صنادید و لیا معلوم باد و طایفه  
 احباب اصحاب زمره عظمای ذوی الالباب اگر راجح که آن  
 صراط مستقیم است از ان رو که غایت آن حق جلشانه است این  
 طرق واحد اکل سبیل و انوار فخر سالک است و سلوک این طریق  
 بی متابعت رهنمای تحقیقی و دلیل باختر خالی نمک و مقصود از اجرم هر که  
 بدرک انمغنی مشرف گردد و بداند که اتباع سیرت سرور اینها  
 و همسر بگزیده گان حضرت رحمان محمد مصطفی صلعم و انما است  
 جناب مقدس می سبب نجات جا و دلی و موقوفه و وصول مختصر  
 ربانی بن جلاله و هم نواله بود و هیچ وسیله ازین اشرف و هیچ  
 طریق ازین اقرب نمیتوان یافت و نص قس انکم تمحسون

الله فاتبعوني بحکم الله مصدق ابن مخنف است که گفته است که من  
 جامع نبویه که الدین النصیحه داعی را بر آورد و نا امثال اجابت ملتس  
 بزرگی از دین مقدس نبویه و پیغمبر از دوحه بکبره مصطفوی را ازین  
 (۷) حیدر بابت وحی که در صحاح اخبار ثابت شد از طریق انبیه محمد است  
 سنی نبویه صلعم در علم آورد تا هر که ادراک این سعادت نخواهد آن را  
 و متوجهش سازد و در باب عبارات تماثل برین گفته و از خلاف زید و  
 عمرو نه اندک چه این مسائل بر وحی که از حضرت سالت نبویه صلعم بیا  
 صحیح ثابت شده نوشته میشود و شریعتی که از اخلاص تا این  
 هیچ قسم اساس و بنیاد در این غرض از آن امکان نیست طاعت بیا  
 کلی متعلق شود و طاعت با طاعت می باطلان مقدس نبویه متعلق گردد  
 انشاء الله تعالی اکرم و این سفر سعادت را بر فائده و خاتمه و حیدر با  
 محتوی فصول ششم گردانید امیدار که انوار سران امکان  
 را محید و کشف گردد انشاء الله تعالی این است و بیا جعفر و ما  
 پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه توضع کردم منضم  
 بر آنچه در پیش از مقصود و لایق مناسب باشد متضمن

بر دو قسم قسم اول اصطلاحات علم حدیث و ذکر کتب  
سنه و غیره و احوال اصحاب کتب پنج متعلق است بدان و  
ثانی در احوال ائمه دهم باربعه و حکم افتد و اتباع نشان  
و متعلق بهما و باینه التوفیق والا استند اوفی المبدء و المعاد  
انه ولی الرضا و ولیه و خوشبختی نعم اکمل و صلی الله علی سید  
المصطفی الجلیل و علی ارحمه و احب الیه اذین لی سوا السبیل و علی سائر التی  
بده طریق الحق و محیی علو المذنب مقدمه قسم اول  
در بیان بعضی اصطلاحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از اصحاب  
حدیث از اصحاب کتب سنه و میزان بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور  
قول و فعل و تقریر رسول گویند صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم  
اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آنست که مثل شخصی حضرت  
دی فعلی کرد یا نه می گفت و او و صلعم بران مرطوع شد  
یا از آن نهی نکرد و سکوت و رزید و از اسفر و دشت و نزد  
بعضی حدیث ثمر است از قول و فعل و تقریر نبی صلعم و  
شامل است بر قول و فعل و تقریر اصحاب و تابعین از نیز صلعم الله

علیهم السلام پس آنچه منتهی بحضرت رسالت کرده و صلعم  
 اثر امر موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا بقر بنمود  
 آنحضرت صلعم یا گویند از این عباس بده موقوف یا گویند  
 رفع کرده این را این عباس مثلا آنچه منتهی بعباس کرده و از  
 موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا بقر بنمود این  
 عباس یا گویند از این عباس بده موقوف یا موقوف است  
 بر این عباس مثلا آنچه منتهی بعباس است از موقوف گویند  
 و شبهه در اینست که موقوف و موقوف را اثر گویند و نیز بعضی  
 از مخصوص بعباس بود و محایمی از بعضی عاقل رود گفتند  
 آنچه از حضرت رسول صلعم آمد و هر گویند و آنچه از صحابه رسیده  
 اثر خوانند و بعضی اثر را امر موقوف نیز عاقل کرده اند چنانچه  
 طحاوی کتاب خود را که مشتمل است بر معانی احادیث نبوی  
 و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و صبری تهذیب  
 الآثار کنانی دار با آنکه مخصوص بموقوف است و آنچه در  
 از موقوف آورده بطریق تصحیح و تفضل است که اقال



استخاری و این همه صلاوات است و در مشایخ قبلا و شهبو  
 همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع کاهی  
 صریح بود و کاهی حکم صریح در رفع قول چنانکه گویند  
 شنیدم رسول خدا را صلعم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را  
 رسول صلعم چنین یا قال رسول الله صلعم یا رسول الله  
 صلعم و در رفع فعل چنانکه گویند یا بیت رسول الله صلعم  
 فعل که یا کان رسول الله صلعم مفعول که او در رفع  
 منفر چنانکه گویند کردم حضرت رسول صلعم یا اگر شخصی  
 در حضرت می چنین و انکار نکرد یا اصلا ذکر انکار نکند اما آنکه  
 صریح نبود و در حکم صریح باشد چنانکه گویند محالی سخی که  
 اجتهاد را در آن راه نبود یا نماید فعلی را که با جنبه انبوهان  
 یافت خبر از سماع از پیغمبر یا روایت از حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند  
 زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت است صلعم بران و آنکه محالی  
 گویند نیست چنین است یا ما را بودیم یا این است خبر در حکم رفع

است زیرا که ظاهر حدیث است رسول الله صلعم را مراد است و  
 بعضی او را بن خلاف است زیرا که حدیث صحابه امر ایشان بخرمال  
 دارد اما بعد است و اگر صحابی فعلی از افعال حکم کند که در حدیث  
 با تعبیر خدا و رسول است این بر حکم منع دارد و خائنه  
 عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد و بر دست نهی  
 کرد ابو القاسم اصلی مدینه سلم زیرا که این بر ظاهر دفعی از حدیث  
 خبر است علی مدینه سلم وصل تسبیح او می اندر واه حدیث  
 زبان ساو و نشود و سنا و ان میبندد انداخت منحل حدیث  
 و این عدم سقوط افعال میبندد و اگر کسی از روزه باز باده  
 شود قطع گویند و این سقوط افعال گویند و سقوط باز باده  
 سند و اوایل آن بود چنانکه اغلب و شش مضاعف بر آن قاری  
 است باز از آخر سند است بعد از تابعی صحابی باشد یا غیر این  
 دو قسم است قسم اول اطلاق گویند و این اسقاط اطلاق  
 خواه ساو بی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند  
 مثلاً حال رسول الله صلعم و بن عقیق و در جمیع جای صحابی

و حکم نفی عقل است گفته اند اگران و کتابی واقع شود  
که اگر آنکه شده است حکم خیاره در هیچ کتابی مذکور  
نیست و حکم آمده خیاره حال فدان با در فدان تفاوت  
دارد و تفاوت است از آنکه در وی و از بعضی جز نیست بلکه بعضی  
نماینده به محمول آمده خیاره عقل و افعال او در فدان و حکم است حکم  
و حکم خون در کتاب آورده است البته او را اصلی است خواهد بود  
و لهذا گفته اند اختلافی است بین ما و بعضی و این در عای است که گفته  
بغیر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده  
وی از وی است بگویند است حال و بدان که وی حکم بعضی  
دارد که حکم فزی باید و عقلی بود قسم نالی که سابقه از آن هستند  
است بعد از نابلی از امر سل خود و این معنی از سل حاصل  
نابلی گوید حال عقل است معنی است علم فدا و نیز معنی حکم  
مرسل مرد منقطع بعد و اصله اول است است از معضات  
و حکم و حکم مرسل فو نیست مر و صبور زیرا که حکم است  
که نابلی در کتاب است نابلی و دیگر بسیار است و گفته  
است با حکم و حکم و فو و در و در نابلی نیست و

و غیر ضعیف و حدیث برود و موجود است و نزد امام حنفیه  
و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقاً و ایشان گویند که  
رساله حبیب بن علی و ثقیف و استیفاء است زیرا که علام در آن  
است و اگر نزد شیخ صحیح نمی بود رساله نمی نمود و قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم نمی گفت و نزد امام شافعی صحیح است **۱۰**  
اعتقاد باین بر نحجی وی از وجه دیگر هر چند در مسل بود مقبول  
است و نزد امام احمد و موال است لغوی مقبول و لغوی لغت  
و اینهمه را بقدری معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال کنید  
بگیر از گفتات و اگر عادت وی چنان بود که رساله می گفت  
و می گفت حدیث آن تو گفت با اتفاق و قسماً یا است از امام  
سقوط از اسناد اگر سابقه و روای با باشد با توایی و هم  
از بعضی می گویند و اگر سابقه کمی بود و یا زاده نه بهیم علی  
از دو باب و با آنرا قطع نمایند و برین تقدیر منقطع می شود  
است از بعضی است و گاهی مطلق از آنرا منقطع گویند و این  
منع از آنست که حدیث و علم بالقطع باشد و سقوط راوی  
از آن جهت حکم ملاک بیان این راوی و مروی می بود

تا بعد از معاشرت با عدم اجتماع و اجازت از روی علم علمای  
که متضمن جان و مال و ذوات و اموال و نفس و اوقات طلب  
و احوال ایشان است و معرفت این قسم غایب است و شرک  
میان عوام و خواص علماء و مشتمل بر آنست که معرفت آن حقا وارد  
و اندر انجلیس گویند و صورتش آنست که از وی بام شمع خود  
نبرد و از سخنی که از آن میگوید روایت کنند و بعضی ببارد  
که موسم سما است و مانند سم سما نیز جمع شود حاکم گویند  
مذون و مال بدان و این طایفه میگوید و معارف و ملاقاتی بکند از  
که از وی سما وارد و ممکن است حدیث را بشنود و خود دور  
بخت این قسم مخصوص است که بعضی علماء از اینهاست که علم سما  
است و معرفت انسان عالم و تدبیر مکرده و نه بوم است  
نه وجه و ملاقات با ایشان شود و وی تدبیر میکند که از گفته  
و بابت این بعضی اخبار را و توفیق الهی است و بعضی بابت  
حال است از جمله غیر ایشان را عرض در میان خود نقل است  
سما از این جهت قصور و عدم جاه و اشالی آن و در حال  
که بپس طعن نگردد و وجه آنرا ندانند پس نام هر روز که در

[illegible]

اصطلاح جدیدی که روایت کرده شده است مخالف آنچه  
 روایت کرده شده و در الفاظ پس از او بی این گویند  
 معنای روایت و اگر الفاظ است و در جانشین است نیز حفظ  
 و بنابر ترتیب عدد و ذکر و حواصی ترجمه پس از آنکه راجع است  
 محظوظ شوند و در جرح باشد پس حاصل معنی شود این است که از وی  
 آن مخالف است مانند آنچه است از وی خواه مطلقه در  
 مقابل لغت بالغه در برابر لغت و بعضی را بعضی لغت را می گویند  
 و بعضی مخالف است از شرط کنند بعد از روایت کرده و در  
 لغت و شرط کنند این و از هیچ بابی موافق و مخالفان  
 بنامه شده است و بعضی را لغت شرط کنند و نیز مخالف و صاحب  
 در غیر این محله و بعضی گفته اند شاد است که نه مخالف  
 جهت لغات ارد و خیلی غیر کرده شاد را میگوید و روی  
 و این صافی است بر فرد لغت که صحیح است و معنی عانت است  
 بدو نوشته و اما بکریه کسی که روایت کند و وی ضعیف است  
 که به اهل لغت بود و در لغت از وی و مخالف مکرر

است پس در گفتار و مکتوب هر دو روقی ضعیف است  
و کمی از ضعف بیرون در شایسته محفوظ بود و قوی و کمی از قوی  
از کمتری پس شایسته و دیگر هر دو مجموع و محفوظ و هر دو هر دو  
راجع و محفوظ و بعضی در سبک سرخی است نه و کند جانور  
نیا و این نام بر تقدیری است که بعضی رواه می کنند (۱۲)  
و روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و روی دیگر  
حدیث او اعتبار را می یابد موافق آن روایت کرده است  
راوی را شایع از حدیث گویند که بهر البیضاء مسلم در حدیث  
تصویر نماید است حدیث را و لازم است که شایع و در حدیث  
ساز حدیث اصل روایت کنند از حدیث و در حدیث شایع  
پسندیده و بعضی آن که در حدیث آن که در حدیث ناچهار  
و حدیث و حدیثی و بعضی اوی بود و گاهی در حدیث که موافق  
حدیث و اول آنم و اصل است از حدیثی زیرا که حدیث و حدیثی  
در اول حدیثی است و غالب تر بود و چون مناسب کرده





مسیح و مصلحت از او بگویم و انظار پس در مابین اینها  
 عاقل پس حکم کند بین اینها و در آن با و حکم کند  
 حدت و لغت علی و اسباب لغت و معنوی نه از برای اخراج  
 علی غایره واضح است چه هرگاه حصه را تا شری باشد در عدم  
 حدت غایره را بطریق اولی بود بعد از حدت که مثل غایره را  
 انبغی از وی و عدم اتصال و از این با سزا و حدت و اتصال اخراج  
 شده است که اقال بعضی از اهل الفقه و ثاباتی اطلاق کرده  
 میشود حدت که فطرت و سبب حدت و حدت و بعضی اطلاق کرده  
 از حدت بر مخالفی که مدح منتهی انزال حدی که وصل کرده  
 از اقال تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را محتمل  
 و گفته اند من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد شاذ و صحیح و مراد  
 ضابطه بود و آن منافات لغت ندارد و ما دام که مخالف اولی  
 و ارجح نبود جایز است از آن باین کرده شد و وصل می ماند  
 و حقه ظنی و از وی بعضی از آن معقول است و مراد حدت  
 علیه است که محال و با شد و مراد بر ملا و لغت لغوی و مراد



[illegible]

میانه و بی نهایت و بی در عدم می و در غایت موی نام  
 موجوده اگر چند نوعیت اما در ستم است و بی موضوع و مرکب  
 تا شریک از و نامی نیست بهرین معنی راوی را و در آن معنی  
 بعضی نیست از این اعتبار و از آنرا و فعل نیست و شریک از کتب  
 اگر چه و فعل معنی است و کتب نیست بنابر حکم و شدت می و روی  
 چه است و چه اند و حدت و بعون بعضی را میگویند و هم چنین اگر  
 نیست فرد غفلت و حرکت غدا راوی باشد از این میگویند  
 و معنی حدت می باشد اما معلوم شد حدت ضعیف و جوع را گویند  
 مخالفت معنی نیز خود و شریک نام شد و فعل می است که  
 در ستم مخالفت را شریک و معنی که افعال شریک می شریک می باشد  
 و مانند را و به شریک می نام بهر آن که ضعیف و بی افع و معنی  
 را اکثر بحث بین انوری می و راوی را درین و در طی می را از  
 و اما جهات گاهی بحث کنز معنوت راوی بود از اسم و  
 نوعیت و ضعیف و حدت است که بعضی را به نام نهفته و در کرده  
 شود و بعد از معنی که در آن میگویند است و معنی از این و شریک

برده شود که بن مبروست و از می جاسمی عالی وی لایق بود  
و کمالیست که عقل است و چش و لم است و در کمال کس نیست  
و خط خسته و در دست کزده پس دست منده قبول مانده بالست  
از می و از منگیده و لغبه لغبه نام وی سرده و لغه لغه  
معدن شایخ یا جیل و امثال این و این را به هم چیده و حدت منجم  
بنود زیرا که منده قبول است و چون نام وی سرده مانده  
بنده منجم شایخ است و وی گد میگویم کرد و در شمس منده قبول  
منده منجم بود و در قبول اصح حکم خود احضری لغه منده جلد و در  
لغه باشد و در عروسی مجروح و معن و در لغه منجم است  
فایل امام عارف بر در لغه در حق راوی محبت و لغه وی بود  
درو او اگر راوی است منجم شده و کس از وی است کرده  
او را قبولی الصبی بود و گد که در منی کرده او را سر وی  
در لغه منجم و منجم شده و اگر در کس است کرده و منجم  
منجم عالی منجم عالی بود و در قبول است و در لغه منجم است



و قسم دیگر که بدست او میفتد به گفتارنده بیکه میفتد شده فو  
در بعضی اصناف که اندر او و توان به بعضی خطا مردود و  
در بعضی بفوق آن مردود است و اعطاء عمل کذب جایگاه نیست و بعضی گفت  
که بدینجمله اگر در این است حدیث و در مقام تخریج و تشریح آن بود منزل  
گفته اند که این معنی در حدیث حال یافت بود به تخریق و آن  
و نموده آن به مقتضای حدیث و ازین حدیث بود صحیح است  
که قبول کنند مگر در خبری روایت کنند از بعضی بزرگ و بی بود  
برین حدیث مردود است بر قبول تمیاز و التماسی حدیث نمیکند  
و از حدیث از این برع و از این باب را بعد در جامع الاصول می آور  
اند کرده اند جماعه از اصحاب حدیث از طرف خارج و از این باب که خوب  
اند از نسخ و از نسخ و دیگر محاسبه برع و از این باب که جماعه در حیات  
بوده اند و صحیح نموده اند از این حدیث از اینها و در تمام را این  
معنی و است که از حدیث از اینها بعد از تخریق و تخریق  
خوانده و در این حدیث احاطه در تمام حدیث چه خوب و چه  
است که این طایفه وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود نموده



و بعد از آنکه در جمیع این مدنی اعتبار بدان مسکونه که او بزرگوار  
و نامیده است و اما تا آنکه گفت بعضی گفت این بود که در حدیث خوان  
بعد و این بر وجه متعدده است گاهی در سناد و گاهی درستی و گاهی  
به او و این حدیثی را خوانی صحابه یا غیرت آن ما بجام خود را که بنا بر  
است در حدیث جلد موافق بود و از حدیث و گاهی ملقب و ناجز  
و سناد بعضی و گاهی نیاورد راویان بدان و گاه با عدل راویان  
مکان راوی و گاه مانی من آنکه و این حدیث مضطرب است اما اگر  
صحت کلی است و سناد و از حدیث و گاهی ملقب و ناجز و گاهی  
راش و اما از این من و گاهی با حدیث و حدیث بعضی از او اشال این  
تعبیر است نسبت به آنست که منکر و بلام خطا در حدیث و بعضی  
این المعنی و در حدیث است اگر چه در حدیث و خود من و حدیث این  
است که اجماع بر چهار شرح مختلف برای مجموع منابع این  
یا وجود موقوف زبانی است و چون ابراهیم و در جانب خود و بعضی  
ادبی نوی بود و بعضی نوشته ظاهر است و در حدیث الفاظ و در حدیث  
و بعضی که نیز ظاهر است و کسی که مستحضر در حدیث را با بعضی  
بر حدیث و نوی و بعضی نوشته ظاهر است و کسی که مستحضر در حدیث را با بعضی

دارد و معنی حجت را اول بیان کرده لفظ انرا از حجت مراد است  
 بعضی اصحاب را کسی که نسخه دارد و الفاظ را عاید از حجت عدم  
 است و این خلاف در جهاد و عدم حجت است اما اولی  
 روایت مخطوطی لفظ درین معنی علیه است لفظ صلی الله علیه و سلم  
 انما الله امر اوسع فعاله فی قوما ما عاذاکما سمع الحجت اما طعن  
 بحجت و هم راوی که روایت کنند برل توهم اگر اطلاع یافته شود  
 بر توهم وی بعد از آن و از این دو باب مثل و اسباب غایب از  
 مدح چند و حاصل آن بگزشت متع و جمع طرق بود و این بعضی  
 عموم حجت و ادق الحجت و مقام موافق بودن به این بر کسی که  
 داده شده است او را فهم یافت و حفظ و نسخ و ثبت تمام  
 میر و راه و اساسید و مضمون چنانکه سفید من از از باب این تم  
 تا در فقهی بوده اند و نوی منشی شده در نشان و جای ایشان بود  
 که عبارت معل از انماست مختصر فاصر بود و مفتح و معنی علت  
 که در پیشانی صریحی در لفظ و ساز و اساس و حفظ مراد به این است  
 که اصابت به غالب بر حقا و حفظ و الطمان اکثر از سبب و بیان

[illegible]

[illegible]



مکنه و حسن و عزت و بکبر حدت حسن عزت و کفایت  
 شایسته و در حسن مصلحت یا عزت که کمین انوار طریقی است جمع شود  
 متدبر و باید دانست که عزت و قوت با حسن منافات ندارد  
 اما عزت فرد و عزت که جمع است و در آن جمع مخرج است و جمع را هم  
 کرده اند که اگر راوی او می است عزت است و اگر دو عزیزه از زاده  
 مشهور و مستقیم و بنده ابر حلی که سواد و الواف کرده بود راوی انحراف  
 کرده شده است که این صادق است هر فردی که جمع است مانند علمی  
 شده و معجز است در جمع هر که وی نفی شود از هر قسم جمع و از او  
 و هم حسن کرده است و گفته که جمع صادق است و عزت و نوعی عزت  
 را پس نمی شود استعمال کند و برین اصطلاح منافات و با محبت و در محال  
 مشهور عزت مسموم جمع و از آن شخص است و نوعی در جمع بر بشره جاری  
 بر عزت و از مع و باید دانست که هر دو باید علی از می روست کند  
 است در آن در موضع محبت است که بگویند از آنرا فردی خود را  
 بر برای هم حسن از فرد و علی بود و نیز و شخص در فرد و علی وجود  
 در اصل سند که هر دو در آن طریقی است در روی صحافی است غایت مکنه  
 بانی علی که به کذا الفی از واحد از صحافی و مایه مستند در فرد و جمع  
 رواه تا انوار صحافی از رسول الله صلی الله علیه و سلم بوجوب عزت



و بعضی گفته اند اصح اسامند بر سندی مخصوص ماکلف از نافع از  
 این عمر و بعضی گفته اند اصح اسامند بر بی الزام از پدر من باشد  
 من غیر و بعضی گفته اند این اسامند من از پدر من از جد و غیر ایشان را بر سر گفته  
 و اکثر بر این اند که حکم بر اسامندی که من من صاحب علی از اطلاق می تواند کرد  
 الا انه و انما و من است که بیگانه است و عدت اسامند در اینجا داخل  
 و از بعضی گفته اند که طایفه از است جایز باشد اصح اسامند اطلاق باشد  
 یا اصح اسامند در اطلاق باب در آن است که در متن است خود و بعضی  
 و ما سواد ایشان حکایت گویند اطلاق افضل تا بعضی است یا افضل تا بعضی  
 غرض بدانست و الله اعلم و باید دانست که احتیاج و جهاد و بعضی  
 صحیح علیه السلام و بعضی نفس لانه بود بالعقده مرد عامه علماء و ان علی بن ابی طالب  
 است و احتیاج اگر چه در رتبه کمتر است از آن و چون حد صحف  
 بنمود طرف نموده حسن است آن را ترجیح بر است و اندک تفاوت است  
 که حد صحف در امالی معتبر است نه در ما سواد و ان عقود است  
 اما صحیح به نقد طرف و اصل حسن است نه صحف صحیح به تکرار حد است و  
 بهوالتخار و المعتمد و نفس گفته اند که از معتقد حد تعبیه شود حفظ  
 بعضی رواه با احتیاط باید نفس بود یا خود صدق و دیانت



بنویسد و بعد از آن و اگر نصبت انعام کذب راوی باشد  
 باشد و غالب است اخذ و انبساط الثبوت ضعف مثل مخفی خفا الریه  
 بعد از آن و شاید که بخورد و حدیث حکم بر اینست و در بعضی  
 احوال مثل و شاید که برین صورت محمول شود و در بعضی گفته اند که در بعضی  
 صفات میسر و گفته اند که اولاً اگر کسی ظاهر الف و کتب مذکور  
 و مثل همین در این صحت بخاری و صحیح ابی یوسف است بعضی  
 این را در تقریر و صحت حدیث است از صحیح غازی و غیره است بر سایرین  
 و گفته اند که صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حنبل و صحیح ابی داود  
 صحیح ابی یوسف و گفته اند که این ترجیح بسیار حسن سابق اجاد است  
 و حدیث و صحت و غیره است و عدم احتیاط بعد از حدیث نوی از احوال  
 صحیح و از احباب و مانند آن و گفته اند که از حدیث مثل صحیح مسلم  
 و صحیح ابی یوسف و غیره و حدیث یکتا بحکم و فصل و مسجع و منصف و غیره  
 و بعضی از این از حدیث انصاریه پیش و غیره و یا صحیح و مسجع  
 و منصف و مسجع و غیره و حدیث یکتا بحکم و فصل و مسجع و منصف و غیره  
 حدیث یکتا بحکم و فصل و مسجع و منصف و غیره و حدیث یکتا بحکم  
 حدیث یکتا بحکم و فصل و مسجع و منصف و غیره و حدیث یکتا بحکم

[illegible]

گفته اند در این صفتی است که بر بی ایسان وجود آن معنی  
تجوی در حال شاد و حال غم است بزرده و اندر ام موده است مثل  
کمال حفظ و عهده شده و در وقت حال لغوی و اندر  
یغایی ایلام کرده و با این در وسیع تر از این علم و گفته اند بی خبری  
که مثل شاد و غماری و مسلم صفا تا فرادی در بحث ساید و ظاهر لغوی  
و در افق معنی معنی است تا لا لغوی و سخاوی از لغوی و ای  
و معنی لغوی ای لغوی کرده و لغوی از لغوی و ای لغوی  
حال شاد و غماری است در این دو لغوی و ای لغوی  
که او را بیشتر طاعت میگویند و موجود است لغوی ای لغوی  
غماری است بیشتر طاعتی است و از حال مسلم لغوی  
بیشتر طاعت و اصل لغوی این معنی در لغوی خود لغوی  
و لغوی لغوی و ای کرده اند از لغوی حاکم معنی لغوی لغوی که لغوی  
حدیثی میباشد و لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی  
در لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی  
کران لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی  
لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی

ابنه امان را حاکم حدیثی از ابو عثمان آورده و لغت صحیح الاشاره  
 و تفسیر ابن عثمان حدیثی است و از حدیثی است و حکم کند و در حدیث  
 که بی ستر طاعت و ابو عثمان حدیثی از زبانه غایبی و مسلم است  
 پس معلوم شد که بی ستر طاعتی و مسلم است این را بگوید که حال آنکه  
 و لیکن در بعضی کتب آمده اند که در حدیثی است بگوید که در حدیثی  
 میوه هم حدیثی از ابراهیم است که در حدیثی است از ابو عثمان  
 که در حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 است و طاعتی و مسلم است این را بگوید که در حدیثی است از ابن عباس  
 شده است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 ما ابو عثمان حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 زین و موسی حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 در حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 از حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 و حال آنکه حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 میوه که در حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس  
 بحسب حدیثی است از ابن عباس که در حدیثی است از ابن عباس

و سخاوتی بیشتر از عبادی که اگر در جمیع لغوت و ناسد آن کرده  
و سخن چینی لازم می آید که درین عهد باید که حدیسی که بر سر خطهاست  
یا بر سر حقایق است ماضی در مرتبه از کجای معهود است بدان مسلم  
که کما می بینیم هیچ اندیشه نماند چه در کماله بر عالی شان باشد  
مثل آنها بر شان باشد و علی سر خطها ماضی در حکم منقطع است و علی  
شبه طایفه ماضی در حکم بالقرنیه بعد از او اگر در این مثل در حقیقت و این  
ادعای اخیر و نالت موضوع است زیرا که چون گفتی و ممر ایشان  
در مرتبه گفتی و ممر ایشان شاید که شباهتی را به نماند باشد  
و مثل حال زنده اما انسان که باشد و مگر چه جای تفاوت و سخاوتی  
آنرا می خوب این کرده و گفته که دلیل بر این امر نیست از این فصل علی  
عجاست بر غیری از مبحث القول لعمریک و مگر اگر چه سخن بر حال  
انسان احادیث و اینست مابین تدبر که کتابت ایشان نرسد  
حاصل این سخن است که اگر چه حال جاری و مسلم اند و لیکن تفاوت و بسط  
و اخذ این از آنها و اخذ غرایب آن باقی است بلکه که در جمیع  
و تحمل و می مضای راه نماند باشد چه که در حال دیگر نیز از افراد  
باشد قابل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که در

شد نظر باری محبت از حیث اصل صحت و اعتبار اکثر و  
 سبب و الگای باری بگردد موقوف و موقوف را غیری  
 نه فانی و راجع بگردد و او را از جنات و گیس از شواهدی  
 نزد مسلم باشد لطیفی که بالغ بدو نزد شهرت باشد و موافق  
 او را اینه دیگر از عین او و طین صحت لایه اقوی خواهد بود  
 از صحت بخاری و همچنین حدیث بخاری و عده از متفق علیه عده +  
 جامع نام مفضل در این نامی خصوصا اگر از آن ترجمه باشد که +  
 زیرا اصح الاینها باشد سبب مانده نظایر تحقیقات  
 گفته شد محقق صفیہ شیخ مال الدین ابن الہمام رحمه الله که این حدیث  
 که محمد بن در حجت احادیث و لغیم صحیح بخاری مسلم و ترمذی و  
 علم است و عابر است در وی لفظی زیرا که احادیث باری است  
 اشغال رواه بیشتر و طی که اعتبار رسیده اند از بخاری و  
 و چون فرض کرده شود وجود آن سند و در رواه حدیث  
 غیر نامی حکم بامیت ایضا در این است پس حکم و بخاری  
 بود و نسبت که حکم بخاری و مسلم باشد شیخ راوی حسن است  
 از حرم و قطع عنوان نمود و مخالفت بکلمه مروی او و قایل

که واقع شد آن باشد و وجه دل فاطمه بر محبت علم آن بن و هم  
بدین عمل میخاست و بجهت اخراج کرده است مسلم و بنای خود  
را بنیادی از روایت رسیده بنده از غوایل صحیح و هم بنیاد است  
نمایی جلوه اند که لغیم کرده شده است در آن بن لیس در بار  
در حق زاده بر جهنم و صواب است این باشد و هم بنیاد  
سزوه محبت و حسن صفت با آن کسی که اندک کرده است شروطی را  
که در آن است اندک بگری سزا باشد که روایت کرده است از آن  
که در روی آن شرط در غرضه آنکه شش است بر آن شرط و هم  
در حق سکه لغیمت کرد در روی را و تو من کرده اند و دیگری لغیم  
کتابی مضمون نگردد لغیمت بر مجتهد و اگر احیاناً و امثال مکرده است  
امر را روی را لغیمت خود به اقلید یا که فرموده اند و مجتهد اند  
بر آن که از امام مجتهد و آنکه اخبار و ائمه ان را روی را لغیمت  
که به صانع خود نواید در احوال است برای لغیمت و لغیمت خود  
برس طریقت که هم خود بر آن صدی در علم است که به صانع  
سزا می لغیمت را با راجع به بر آن است و حال آنکه

که اعتقاد بر ائمه و خاندان ائمه محمد بن و اکابر است و چون ایشان  
 حدیثی را نقلی ببول کرده و نقل بدان نموده آثار و تشنه من  
 ایشان را نقد عباد محمد بن که مشهور اند مابین ما و ایشان  
 ایشان حکیم ای حکیم حکم و کتاب است و این حکم در تمام جهان  
 و معاد در مقام است با محمد بن و قرار داد محمد بن است که اول  
 که شوند و کنش معیار و در آن محال نقل و نسخ است تا هر چه در  
 بند و این سخن نافع و معنیست در عرض ایشان که این کتاب  
 و نامند اب ابی محمد بن از حقه ما در حق و عرض است  
 این ایام علی است و ایام علم و صلح اعدای معتمد است  
 صحیحی و نسخ ایشان استغفار کند و اندر جمع صحیح را که بر  
 بود در شرط آن در خای مطلق صحیح و خود نقل کرده بر خای  
 بعد از اتمام و نسخ بخاری گفته است که در ماورده ام در این کتاب  
 آنچه صحیح است و در کرده ام بسیاری صحیح از عرض محل کتاب  
 و نسخ گفته که در خبر در کتاب آورده ام از اعدای معتمد است  
 معتمد که آنچه ماورده ام و بعد از معتمد و لا بد در کتاب  
 و ایشان و وجه گفتن خواهد بود خواه از خفت اصحیست یا از



جست تقاصه دیگر در سوره منافقه بعضی محققین مثل دارقطنی  
و ابن حبان و بخاری و مسلم بن حجه که ایشان بر یک سوره اند  
افادت که روایت کرده اند است از صحابه بطریق صحیح بر  
نقطه ایشان میمانند و لهذا حاکم عبده صاحب سند  
گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم هم مرده اند که وضع نیست  
+ افادت دیگر بخاری و مسلم که مرده اند و گفته اند که در بعضی جای  
+ از سوره مدینه اند که زمان صحن بر سوره دین گشاده اند که  
+ در جمیع سوره شش از افادت بدیه برادر و مانند آن مرده  
+ و نسخ این گفته اند که از سنده کاتب عامر بن مسعود که افادت  
باز صحاح بخاری و مسلم نمانده است که در این مقام نه آورده  
اند و از بخاری کتاب کرده اند است ما در این امر صحیح حدیث  
درست و از غیر صحاح و درین سوره و طایفه است که صحیح است و خود  
گفته و منع دیگر از افادت و کتاب خود آورده گفته اند که با کمال  
بصفت برادر و دوایت و معاد و حدیث است و حدیث  
کنیز و غیره و باقی مقام مرده و دیگر این احرم است که  
که منتهی

کبریا عالم است خدا بر اندک چیزی است در انوار کبریا  
 عاری و مسلم را چه ظاهر شد که غایت است نه اندک و میرزا محمد علی که  
 در باب عاری مسلم بسیار است و کتب از کتب کتب میرزا محمد علی که  
 شده است ازین دولت که عاری از مجموع احادیث محفوظ وی می باشد  
 رسیده و تمام آن صحابه و تابعین و من بعد هم و فتاوی و احکامات است  
 در باب عاری و مسلم است ازین کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 ازین اقسام در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 یعنی احادیث عاری و مسلم احادیث صحیح و احادیث ضعیف و احادیث  
 در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 ازین کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 صحیح و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 باقی و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 نوری و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

کتاب مشهوره یا غیر ایشان از اسمیه این علم که از ایشان کتابی مشهور  
نمده و بطریق صحیح نامش گردانیدن و مضامین کثیر از شیخ  
و از حدیث که در بعضی رسیده اند از استاد بهیچ مثل صحیح این خبر نمیده  
که او را امام الاویه و نیز شیخ ایشان است و ایشان در میان او  
لقب است که نمیدهم بر روی زمین یکس که است و اندک ضامن است را  
و یار و در افکار محکم است و نماد است این سخنوی که با رسم و احادیث  
بسیار حسن است و مثل صحیح ایشان نشان دارد این خبر که نه لقب است  
حاصل میماند بود و جام ایشان و از حدیث است که در روی از او بدیده علم  
در حدیث و لغت و حدیث و حدیث اسطوری حال بود و مثل صحیح عالم  
ابو سعید محمدی علیه السلام ابوی احادیث و الققه که از استاد است  
علی الصمیمی نام رسیده باین معنی که یکی از اصحاب ایشان است و نموده  
این را استادان و ملائقی کرده و در کتاب ایراد نموده است و بعضی  
احادیث بر سینه و سینه و بعضی بر سینه ایشان و بعضی بر سینه  
شان و بعضی گفته اند که ابوی در کتاب و از صحیح آن را همراه  
ناقص است و گفته اند که مفسر است بدان عالم و عسری و ابوی

در تصحیح کتب است از صحیح بخاری و غیره حسن خود را نال نیست و گفته اند این  
چنان و این غیره این و القوی اند از عالم و بیشتر و لطیف تر اند از روحی  
از حد و سون حاکم بخاری و صفای مفیدی و وی شرح صحیح بخاری و غیره  
آورده و وی شرح است از شدت و حکایت صحیح این و غیره و وی  
اگر و غیره و غیره و در کتب سننه مخصوص الصحاح از وی حکایت و غیره  
استاد و مورد و غیره و کتب بدایه و غیره و وی در موقوف علی بن علی و غیره و غیره  
و صل کتب سننه که بشواید در اسلام و غیره که در کتابت و غیره است از صحاح  
و حسن و صحف همه و خواست و غیره و حدیثی من از غیره و غیره و غیره  
26 سنه الصحاح سنه تعریف علی است و حسب صحیح که غیره و است حسن  
حسن نام زده سنه حسن نام تعریف است و در حقیقت این اصعد علی است  
از وی در سنه نام کاری و مسلم نام است از اصل و اگر است  
در کتب سننه و در و در سنه اسمی و غیره و غیره و غیره و غیره  
لوم مجموعه سنه و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
سنه احدی و ما بین و کتب کاری به کار از آن است که در حدیث

سینه مجروح بود و بدست بی زاری غبار سمان شده است  
کارش بگرفت و وی بر در افریخه خود بخار اندوخت و در  
لود و دولت کشور و بر دور امام احمد مثل و دیگر  
دارند و چون بخاری و افریخه مشهور اند مسلم ملازم او رود  
استفاده کرد و همه ندبها و اما بود او وی سرش بی خالی دارد  
در علم حدث و از حقایق امام احمد است و چون لایف کرد و عودا  
بر امام احمد در مدینه رفتن نمود و احمد انرا و ابوداود ولفه است که او هم  
از رسول خدا صلوات الله علیه است و انخاب کردم زایم میفرستد انرا  
آیناب یعنی سینه و وضع کردم در و جابر را و ششده است و در  
روم و در صحیح و بیضا است و در حدیث ثابان و حدیثی که در  
ون و صحیفه تدبیر انرا بیان کرده ام و در حدیثی که در  
صحیح است یعنی برای احتجاج لایف لایف احمد حسن محل گرفته اند و لایف احمد  
مستوفی الی و ابوداود از احمد حسن نازل بوده اما حدیثی که صحیح است  
یعنی اصح از بعضی گاهی بر شرط سخن و انچه شده و بعضی سکوت  
نموده اند صحیح و ششده اند و لایف احمد حسن گفته اند و انچه حدیثی که

و چون در دوی محاج باشد اگر چه ضرر و عیرونی باشد و اسید است  
 و آب و عسل گند است که بود او و عثمان بن عقیق امام و روح مقدم  
 در زمان خود و مروی است که مجلس مروی گفت کرده در زمان وی  
 و در خود حدیث و تخریج علوم از نو اصحاب و نو دوی از علماء در حدیث  
 از عبادت و طاعت و صلاح و معصیت و بود از پیشان حدیث کثیر  
 که عابد او را دوست بود و بی فراغ و دور است گفتند و جهت ما بدو  
 گفت این فراغ تر بی ستان است و نه کس احتیاج بر داشت و  
 حدیث پیش از زمان ای داد و جامع و ساسند و در همین واحكام  
 گفته است که بخندد گفت و او را احبار و بعضی و بنو اصف و صبح بود اما در  
 شش و احدی و پیش از وی کسی نکرده و گفته اند و امام  
 مروی است که بخندد گفت ای داد و است و چون ای داد و  
 ایستاد گفت و او را سمع و گفت و او را داد و او را داد  
 حکم و او را داد و او را داد و او را داد و او را داد  
 و ما بین و او را داد و او را داد و او را داد و او را داد  
 و ما بین و او را داد و او را داد و او را داد و او را داد  
 و او را داد و او را داد و او را داد و او را داد و او را داد

قد صحت کرده و او را الفایفست در علم حدیث و این کتاب جامع صحیح  
وی حسنی و انزلی است از روی تائید و وجوب جهت شریعت  
واقف از وی خبر و در وی میراست که در صحیح می آید که است از وی  
نیز به علاوه سند لای و منس الی حدیث از صحیح حدیث و نیز در بعضی  
صحیح الغدیل و اوه و صدی مرقوم است پس از آن به نزد آمد و ولد  
و نوی پزند تلمبه الی همین الثالث عشر من حب  
فی  
سنة اربع و عشرين و مائت و اربع و عشرين و مائت و اربع و عشرين  
یا یوسفی و من کرده آمد که حدیث را بر عیسی را بر میوز و اما تلمبه ای  
نامیده الی قریب و احسن العیسی خود خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه و بعضی  
در این نام مع واهی و ی و نایب خود و در این احوال که علماء صحیح  
نموده با وجود کبر امتثال و اقران ایشان و طایفه ای که از آن بودند  
است بر اراده نموده است و السلام و اما تلمبه ای نام و احمد است  
و نوی ابو عبد الرحمن و است از آنرا آمده بود است و در آن  
چون حدیث و تلمبه وی که یکی از علماء و نقیایب آمده است

[illegible]



و بعضی از شیوخ گفته اند که در شیخ محمد بن اسماعیل است در اسلام مش  
دی و بعضی از شیخ کتاب الوداد و فقار کتاب تفسیر وین  
بجای کتاب الفائق است و بعد از آن است اما ما در این کتاب  
این نامه است و در بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول می باشد  
و موطا اصح نام است و وی مقدم است بر شیخ زکریا و زکریا  
فضل و برینه و در آن نامه است حسن و حسن و وفات و شیخ حسن  
و نامه و محمد بن علی و حیا سال و بعضی گویند که وی نام  
است در فقه و حدیث از شیخ زکریا و زکریا و زکریا  
شیخ شایخ احمد بن محمد بن علی و بعضی از شیخ الفاضل  
در کتاب و یوم اصح حدیث از کتاب و گفته اند اول کسی که  
در حدیث است و بعضی از شیخ جامع صحاح و او حدیث اول  
کسی که حدیث کرد در صحاح محمد بن علی است و اما این نامه ابو عبد  
محمد بن زکریا و بعضی است و نامه حدیث حدیث حدیث  
محمد بن زکریا و بعضی است و بعضی از حدیث حدیث حدیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که از ازام السان به نقد و تالیف احکام عباد و حرام از این صفت  
خون گردد و از خط منور و از احکام محمدی منور و در این  
حدی که از شیخ کمال الدین بن ابی طالب نقل است که منور علی حدیث و بیان محمدی  
از احوال امیه زوره رحمة الله علیه منور و در مراد نیست از احوال  
مان زوره شروع در مفسداتیم و باید انوار منور و مجیده از مراد تحقیق  
نستیم بی در بیان سار احکام محمدی و در مراد منور و در بیان صمد علقه  
و اشیای السان و آنچه منور است با آن که صحابه را منور است  
سمت منور السان و انوار است منور و منور است احکامی و شیای  
در بیان منور و منور است انوار است منور و منور است منور و منور  
منور و منور است انوار است منور و منور است منور و منور  
صفت احکام منور است منور و منور است منور و منور است منور و منور  
با منور است منور است منور و منور است منور و منور است منور و منور  
و منور است منور است منور و منور است منور و منور است منور و منور  
مجموعه در منور است منور و منور است منور و منور است منور و منور



[illegible]

در خصوصت با او تفسیر و اصحاب می ندارند و باب یک در خصوصت است  
سمیانتان از جنس شتوج و نیز است و در اخر زمان مع  
و شناع مع من عدم سنده علم حدیث موت و مروت و شتوج  
بدرت و زواجی باده و روحی کی استاده یافت و چون در اخر  
زمان صحابه و اوابل المعنی بدشت فروغ و اعتراف به سنده بود و حکم  
عقب و جنایت بقصد توج مستمع سمیانت و صبح و اخر با حدیث  
عقبه پس سمیانت اسامی است و تقیم صحیح و نقد کاذب  
و تقیم و تقصیر است نموده حق را باطل و مونی را از ضعف  
جدا ساخته و در یک حدیث از ضعف کرده و بخندانی است از حدیث  
و انکه حدیث و عامی مبادارند پس است و جماع حدیث مستفوز  
است در عتقاد و اصول پس سمیانتی کرده اند و در نقد و تقیم و تقصیر  
مواضع مختلف اند و سلیقشان نام علم و حقیقه معانی نیست گوئی  
است و عادت می در سینه غمان و وفانش در مانده و حسرت  
و جماع را احکام است و در کماله و فی از ان المعنی است بمعنی المعنی  
بر آنکه در روزگار و بی حدیث از فی بود به ان الشیخ باک است به لغره



و عبده سید بن ابی اوفی و کوفه و پس بن سعد سید بن عبیده و ابو اسفل  
عاز بن و انکه که از جمله رسول است در وفاق نمک و بعضی حراش خیار  
نیز از سر سوزان به صاحب طبع بالا حیل گویند که در کتب الوصله با این  
و در کتب آسان بن نزد ارباب نقل به موت بر سده اوصاف وی مکتوب  
که وی شجاعه و شجاعت او و شجاعت و ارباب را و است کرده است  
و قوی است که عادت او روی اوصاف به دوری و ارباب  
کرده است گفته پس عبیده بن جهم بن ابی جهمه سید برنده علم  
و بعضی و در واقع جناب عقل کسی دور نماید که رسول در روز  
وی بنده و وی به سید ذات البینان گفته و است بر او بنده باید وجود  
قدوم و در بنی و در بنان بنده و در کتب آسان بن  
برده و در حواشی به سید بن مایه حواشی است که  
حاجه حیا به زود است و بعد علم و وی به کثر از مثنوی العین  
در بنده و در حواشی و اوصاف ارباب بن مضمون کرده و است  
نموده است عبیده بن مایه و در او و طایفه عقل بن عبیده علم

ست روان و پیران او شد اگر چه از مناف و بی عقل نسیم سخن  
راز گردد و گنجی دیگر لصف یاد بر دهن ماورالنهر و روم و هند و  
عالم بریند او شد و در بعضی بلاد دیگر محقق بعد از وی امام ابوعلیه  
تک بی نسیم تک اصحی است ولادت و برین سنه حسن  
السنه و وفات او در ماه ربيع و سنه حاکم گشت و وی از  
مالکیت مالکان و امام است در فقه و حدیث و شافعی است روان  
روست و ما ابوعلیه مدافعت نموده و برهم و کمالی وی نموده است  
33  
این باب بخوبی به بریند او شد فاله و در بلاد و محقق بعد از وی  
امام ابوعلیه محمدی در سن شافعی است و شافعی است تسلی از اجداد  
او زینا شافعی است ولادت او در ماه ربيع و سنه امام  
ابوعلیه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روست بیست و  
است و وفات او در ربيع و مائت و مناف و وی زیاده از شمار است  
احمدی حسن گشت اگر چه در جمع و محقق احادیث سنه از  
اما ما در بعضی معانی از وی می مویست احمدی شافعی است  
برای شافعی و سنه است برای اوم برام امام ابوعلیه احمدی حسن  
ولادت او در سنه ربيع و سنه و وفات او در ربيع و

[illegible]

والافرن بدست و بعد از آنکه در این احوال ظاهر گردد و در این  
 سه است موقوف و عدم ضبط احوال باطن کند و میفرموده اند که بعد از آنکه  
 باید به امام شریعت وجه شرح طلب نامسانی لوحه حکم و قدم کفوفی است  
 چه استحقاق و لطف اصل موجب است و است تفرع بود و در این احوال  
 مرجوع الیه و اصولا و نقولالذم و وند اگر چه این احوال در این احوال  
 و ان برگرداندند آمده که استحقاق طلب چه است و ان برگرداندند  
 و در چه فرماید و به حکم سزاواران و در صورتی که در این احوال  
 یعنی تا که در این احوال و ان برگرداندند و در این احوال  
 و در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 تا در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 ماده طلب و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 و در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 کند که خبر و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 ای جمع در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 و در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 و در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال  
 و در این احوال و در این احوال و در این احوال و در این احوال

عمل را ضبط و ربط بیرون انگشتان و از آن جهت بیرون نهادن  
است و در وقت غسل کردن و وضو و احادیث دارد که از دست و پا جدا  
نماید و حتی در بعضی از روایات

از روی بیرون برداشتن  
از روی بیرون برداشتن  
طریق مافوق است و نیست

در وقت غسل کردن و وضو و احادیث دارد که از دست و پا جدا  
نماید و حتی در بعضی از روایات

از روی بیرون برداشتن  
از روی بیرون برداشتن  
طریق مافوق است و نیست

در وقت غسل کردن و وضو و احادیث دارد که از دست و پا جدا  
نماید و حتی در بعضی از روایات

از روی بیرون برداشتن  
از روی بیرون برداشتن  
طریق مافوق است و نیست

در وقت غسل کردن و وضو و احادیث دارد که از دست و پا جدا  
نماید و حتی در بعضی از روایات

از روی بیرون برداشتن  
از روی بیرون برداشتن  
طریق مافوق است و نیست

بجانب بجهت دیگر راجع آید و او افضل اندک اما حیاط و وسیع و درین  
و دیگر سینه نام با بوی قوی محبوب و وسیع عظیم بشمارد و بحر جمع بدین  
و دیگر خدیجی مانند عظیم قدرت و درین صورت جایزه دوستان آید  
که بجهت رانیر نشیند و سی را بدین خود دعوت کند و از سر او عابد و بنام  
خود از روی موجب و لازم گرداند الا که سان مذنب و غویب و سیل  
و در محاسن مذنب خود ملاحظه مذنب غیر سخاوت با بر که در آن حال  
معاذ و عقده گردد و مقبول می افتد عمل نیکو و اعلی کرده اند که لغو نمیدان  
نیز از وجه و عظمت دفع حرج مذنب غیر خود عمل کرده اند تمامی از سر  
که از افعی امام شافعی رحمه الله تعالی را پس از ده روز و دو سه بار بدین و مایه می  
افزاده پس بخان عازر کرد و ظاهر این مذنب می و مد علم مانع خود  
خان را که است آن بود و عقده بر بعضی ردی فرمود تا بعد از افسد  
و عقده خود مذنب عرافین بر عمل نیکو مراد بعضی اوجافه و احماسی  
رحمه الله علیه و در دفعه دیگر مذنب بر آن پس مدور گردد و مرادش باشد  
و از امام خود و است سرفی آید که فتنی نامت عازر درس حر و ادر  
که موشی و راه که نامت و منور کرده و افاده است و فرمود که از  
القول بر این خود که این عمل نیکو که حلال است فتنی بود و دیگر و اول که











[illegible]

وقت از اجاده بوده و بعد از آن موجود گزشت طرف بر واقع می نمود و گزشت  
 طالب جان و جاسوس پست و کجاست که بعد از آن سید سنده نرسد نیست  
 سیده بنده استیلا بی مینوی توان و امام غلام محمد استیلا در محل و مال  
 منتهی و محمود عالم و دو نفر از سید را بعد از رضی منتهی در محلات جدید  
 گویند و در حقیقت نیز فاضل محمود در شامان این عالم است امام بی  
 رح به سید و جاسوس و بی و در حقیقت منتهی و سنده که سنده در عالم  
 علی قضا علی صفا و در شان امام محمد حسن شانی است و در حقیقت در بوده  
 که از آن کتاب است و امامی انصاف علم محمد را پسندید و بعد از آن  
 و امام محمد حسن کتاب انصاف کرده که بی از آن انصاف منتهی و سنده در  
 میسر از این است و امام محمد از سنده بی بیضا است امام در اصل منتهی و در  
 است نظر منتهی و از آن استفاده می نمود و بعد از آن امام و سنده نفاذ  
 و احوال صحابه است و در کتاب امام خا و امام محمد در حقیقت که اسباب او صفا  
 مستحق اند و در حقیقت در حقیقت او صفا بود و بعد از آن امام و سنده نفاذ  
 است و نوی می شد تا که در وقت رسیدن منتهی منتهی علم انصاف است  
 از دست منتهی و امام منتهی منتهی منتهی منتهی منتهی منتهی منتهی  
 و در این عالم انصاف است و در علم منتهی منتهی منتهی منتهی منتهی منتهی



[illegible]

که این حق مصدق را در سیر الطولیا آورده و سیر المصادق در سیر  
و مبعی از آن مصدق آورده و اگر کسی احوال را در سیرت در آن واقع  
مصدق و الوفا بکفر نه الهی است در سیرت بود که وی در مصدق را در  
گفته که کفرش را بکفرت لغیر برانده بود و در سیرت مکرر مردم را از آن  
در اسلام و این قول اظهار است و الله اعلم و چون سال سالک و محبت  
مرد می نشست بر صدوی عقیق و فایز کرد و علم وی ابوالمکارم  
و اینست وی مصحح است حضرت علی بن ابی طالب را و او که عقیق  
و بیستم عقیق بن سیر اهل سیرت می بود و سال با هر یک نام کرد و عقیق  
را از آن شد تا عقیق و وی عقیق است و سیر اهل سیرت و عقیق  
عقیق بود و این سیرت ظاهر است اما بعضی را اینست محمد و وی سیرت  
سیرت در سیرت عقیق است خیار سیرت ظاهر شده و عقیق را وی سیرت  
و در عقیق سیرت و سیرت را وی سیرت که سیرت سال از آن سیرت  
و سیرت را وی سیرت که سیرت با محمد و سیرت سیرت سال سیرت  
سیرت و سیرت سیرت بود و سیرت و سیرت در سیرت و سیرت سیرت  
و سیرت سیرت بود و سیرت و سیرت سیرت و سیرت سیرت بود و سیرت

[illegible]





[illegible]

و نهایی از آنکه در دور که نور و شکر بر نفس میزد و احوال می آید  
بود و خیر از طریق آن شرفی از او جدا کرد و باقی ماند و شکر نفس ای  
پیش از آنکه حرکت را بد و از در باری بهای او کند سزاوارد و در  
عالم و عیب بود و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
فنا نیست پس از آن سوی است و صفای سر و صفای عیب و عیب  
نمونه معجزه الهی که بی قیاس و وزن را در آنکه عیب و عیب و عیب  
نفس در صفت حق بود و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
و آنکه در آن صفت شکر است و سر عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
طریق عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
برای عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
از آنکه عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب  
و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب

[illegible]

[illegible]



منوچهر جان گزشت او را در خدمت محبت و طهارت نشین نمودن  
نمودن وی و شکرش بسیار گشت و علمش بسیار گشت  
بفرستادن او به کشته و سعادته نمودن و انبیا گزشت حق آورده  
باین صفت و قول و صفت کسرا فیض امداد و احسان و انبیا گزشت  
که در این تصور پدید آید که طاعتی قدر مستقیم عینی است که  
از طاعتی راه های دفع و جحش و برپائی خاطر و نمودن که از  
بسیار برای این اعتبار کند و چون در میان حق و خود  
و شستی و القاضی می باشد منافی خدا کند و برای سادات ازین  
وقت قوت میگیرند و طاعت به اعتبار این طاعت و دفع سر طاعت  
من خود و سادات مال از این است که خود و از دست دفع  
قوت خود در حق و سادات حال این از انانیت خود و انانیت  
و ادبی باشد و امداد از محبت و سادات حق منم جایزه حق است  
که این طاعت را باقی گذاشت که در صفت و طاعت و جحش  
و جحش ندانند و از خود که علم و سادات و طاعت و جحش  
کسرا و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش  
و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش و جحش





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]

به سنی کس افتاد و هم بدست پدر پادشاهان نشست روی چو  
 لیس ز گرفت زود و کمر بست بهین داشت را و سر گرفت به  
 دود و گشت بهین جنت بر چو کمر سر گرفت بود و به  
 زنده ای بیست و گشت از سر گرفت بود و گشت تا جی  
 و گشت محسن خیم سوخته را که در وضو سجد و در گشت ای و او  
 و گشتی بر خیم سجد و درین زمان که ای کس که سجد سجد  
 است ای و سوخته سجد و گشت ای و گشت ای و سوخته سجد  
 نماز اگر گوی و گاه بر وضوی را و بار خستنی - ای سوخته سجد  
 و سوخته سجد گشت و سجد سجد و سوخته سجد  
 سجد ای و سوخته سجد ای و او و زنی بر او سجد سجد  
 سوخته سجد سجد سجد و سوخته سجد ای و سوخته سجد  
 گشت سجد ای سوخته سجد نام سجد سجد سجد سجد  
 سوخته سجد سجد سجد و سوخته سجد و سوخته سجد  
 سوخته سجد سجد سجد و سوخته سجد و سوخته سجد  
 و گشت سجد سجد سجد و گاه سجد سجد سجد  
 و سوخته سجد و سوخته سجد و سوخته سجد

[illegible]

و بر روی او در پس معصمه دستش را کرد و گفت در دامن من را بگریز او در  
دست او نهاد و سرش را بر روی خود راسته بر روی خود گذاشت  
و دوباره و مسج کرد بر خود باطله و او را در گشت بر روی خود گذاشت و در روی  
موضع آمده که گفت مراد منی می بیند بر روی منی بمانی بمانی بمانی  
منی ما که خود و خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتی که گفتی که بر روی  
خود و گشت بر روی خود و دوباره بر روی معصمه بر روی دستش را کرد  
گشت بر روی خود راسته بر روی گشت بر روی دست خود را بر روی  
دوباره بر روی خود کرد و خود را از منی اگر گفتی که بر روی خود  
گشت بر روی خود کرد و بر روی خود تا باز و دامن که زنده کرده بود  
بر روی گشت بر روی خود و منی منی بر روی دستش را کرد و بر روی  
و در روی منی از منی آمده که گفت بر روی خود او را بر روی  
دوباره و گشت بر روی خود او را بر روی مسج کرد بر روی خود و بر روی  
را منی منی در روی منی منی منی منی منی منی منی منی منی  
معه و او را که بر روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتی که  
که بر روی منی منی منی منی منی منی منی منی منی منی  
گشت بر روی منی منی منی منی منی منی منی منی منی منی

50

[illegible]

کرد بن سکر و بعدی نمود و عظم بر درین رویت در بعضی است و در بعضی  
تراست و بنی فرموده اند بر صحیح خود رویت کرده و در بعضی است  
کرده و راوی اینرا خطئه نموده بر این ظاهر وی ذم بعضی است از این جهت  
نه این نیست و بعضی گفته اند که اساس بعضی است و عظم بر رویت و بعضی  
گفته است که در حدیث صحیف و لفظ بر رویت ای من بعضی من خود و این  
است و لیکن نموده است اینرا که بر رویت کرده است ابو نعیم و حماد و قنبر  
ابو خود مره او و من او و عثمان بن بعضی من و امده او از او می گفت حدیث  
و حدیث و روایت ای حدیث لغات است که امی المومنین و حدیث و حدیث  
حدیث می آید که بر رویت است این حدیث که بعضی گویند انهم کرده و در حدیث  
سنت مشهوره و نزد بعضی انهم کرده و در حدیث انسان مأموره و حدیث  
وارد در آن امام محمد و موطای خود نموده که حدیث است از حدیث  
خود و بارگشت دارد و کنار اگر با سماع و اکمال نمود در حدیث است و نموده  
که قول امام احمد رحمه الله علیه است از منی و امام شافعی گفته اند روایت  
روایت بر رویت و اگر روایت شد امام مکتوب و صحیح از حدیث می آید  
و بارگشت از حدیث می آید و نموده که روایت بر حدیث است  
است حدیث روایت و در حدیث شافعی است و امام احمد گفته اند

که غایت بر غایت گذرانی امور و در وقت مصطفی و سنان  
از گاه تک عود روی و گاه بدو عود و گاه سه عود و گاه  
چهار عود و در وقت این که گشت و در آن وقت عود سه و در مصطفی  
که در وقت مصطفی و سنان در هر صورت مجبوری و صل برمودی  
می گوید در هیچ وقت هیچ فعل که اشتیاق را بعد از فراغ مصطفی نگار  
دو بار نماند و در آن وقت کرده باشد و در وقت و در وقت  
از عود و از گاه که گشت و در وقت و در وقت و در وقت  
برج و در وقت اجماع است که مصطفی و اشتیاق کند و در وقت  
سنان و در وقت دوم که در وقت سنان بر دو عود و در وقت  
عود و در وقت سنان که روی شده و سوم که در وقت و در وقت  
مصطفی و روی و اشتیاق با مصطفی و اشتیاق چهارم که در وقت و در وقت  
و اشتیاق بدو عود و در وقت که در وقت اشتیاق بر دو عود  
چهارم که در وقت و در وقت مصطفی و اشتیاق که در وقت  
و در وقت و در وقت اول است و در وقت و در وقت  
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

[illegible]





وضعی در بنا و خدمت طلحه است کرده اند از این جهت است که  
گفته اند بعد طلحه می مرفت محبوت و جنب وی با مصطفی صلوات الله علیه  
است و در جامع الاحوال میگوید که طلحه در کشت از اهل علم است و اینان  
است و صدوی حبس می نمود است و بعضی گویند عمر وی حبس است  
و ستمی در شریع ظاهر میگوید که ستمی در این صورت آورده اند در حدیث  
می گویند که از بارزیه میگوید که در در راه شریع تمام نمودن حاصل است  
بعد طلحه عمر وی حبس است و مر او را حکمت است و در سن خود از جنگ  
می کشی آورده اند گفته اند که میگوید که وی خدمت صلوات الله علیه  
و این است طلحه میگوید که در او از حکمت است یعنی و چون این است  
که شریع کرده باشد حکمت وی مدعا داشته و عدم ردیف است  
وی در این فادح نمود و این چند طفا حتمی در باب مسیح از حد طلحه  
آورده ظهور این رسول الله صلوات الله علیه که از اس میانی است که او را حکمت  
است از فی الشیخ ابی السام و شرح فی التمام خدمت ابی داود آورده  
و گفته است که میگوید و المندری گفته و یا بحمد السوم بنده که فعل کلمه صلوات  
در این است و چون شریع حاکم است سبزه او بود در این سبزه و عمل در



است و نزد ملک فرض و نزد ابو صفه فرض مسج حصارم حصار  
 است و نزد منی مظهر است با عشار آمد و حب العاقب است  
 بر این اصل است و شد او حب مسعود عام و شد به قطع  
 و سه که نزد است و لا که نزد حکم الکمل و نزد شامی فرض اولی که به این نام  
 مسج لوان ساد اگر به سه حصار می کشد بگوید نه شده و شد افکار  
 عامه امی یعنی مواضعی است که ملک است و مرد و منی مواضعی است که مرد و منی  
 مواضعی است که ابو صفه و مرد و منی اگر در این و مرد و منی زمان بعضی مرد و منی  
 را عام و اصل معنی مسج و است نزد که نزد است شامی گویند این  
 معنی است به جردنی از سر اصل که نزد است که نزد است در است به  
 که مسج سر کرد و اصل معنی است که فرض و زاده از این است مرد و  
 و یک که به سر نام عام معنی است که چون شامی از مسج است عام  
 سر حصار حصار و اصل نام ابو صفه است که نزد است  
 احتمال مسج که بعضی مرد و دار و حب است که سلفا است  
 در مرد و منی اما مسج بر منی حکم بر مادت حکم باو بعضی معنی  
 و بی مختص است حال زاده که به در مد است مسلم و در مد است

انچه است بهت و غور کرد عمر خدایم و سچ کرد بر نامه خود و چنین  
خود را بود آورد و عام کرد صفت ایی محفل باورده اند که است بین  
سول صراحت علم کرد و مکرر کرد و هر یک بر سر بارک وی عامه بود پس دست  
در زده بجامه در زور و سچ کرد و مضمون را اس را و سگفت عامه را و بامیه  
و مضمون را پس ایی از جواب است که راس است پس فرمودی سچ مضرار راع  
راس باشد و اگر سچ عام بر عرض بودی اتفاقا سچ ناصیه کردی اگر گویند که  
حون همان امده بمسح ناصیه کرد باید که سچ بر ارجان پیش سر عازر بود  
حون پیش است که اجل است و بعد از است و در حین بر حق بود که افلاوا  
و بعضی گفته اند فرست در تحت است سان و اسکو ابر و سیم کردی با اسکو  
رو سیم نه حرف با نانی قضای عکس است و سبب کند نه اول نگارند فرست  
بر سطح به استود جاعه در و اسکو العوسم در لب بهیم واقع شده از راه  
مسح در بهیضت عسل است و از زیر مسح عسل بر عسل عسل است  
و سکن نام شده در روی بهیضت با خفاج و خفوق خدام است که در  
با و دلت بر بهیضت معنی الصاق کند پس گو باید گفته و الصوق است بر سیم  
و از قضای کند سبب است و اسکو ابر و سیم و ایی است عازر  
مجلس بود بر سیم است و سیم است و سیم است و سیم است

[illegible]

که سه بار مسج روزه برابر با یک صوم است و در روزی که مسج  
از او صوم سر آمده است اما شصت مسج جایز است و در هر روز که  
مسج است و در روزی که از امام الوصله و در بعضی شروع بر آن گفته که  
رویت کرده حسن از ابی هاشم که اگر مسج سه بار یک است کند شصت است  
یا اگر از اعانت در مسج مطلق آمده یا گفته بعد از غنچه سرده و آمده نیز  
آمده اگر یک است پس در اعانت است و در بعضی عادت است که  
نیز واقع شده و آن نان معنی است که در وقت از غنچه بر آن  
سوزد و یا از موم غنچه از دکانه در اعانت که در بعضی است و بعضی  
که در روز مسج معلوم شده و نیز در بعضی است که موم غنچه مسج را بر آن  
نفت مسج و در بعضی صحیح مانده مگر آنکه واقع شده که در بعضی  
که در روز و در روز سه بار و در وقت غسل و مسج است و قول است  
نفت مسج و در بعضی است و بعضی مسج بر غسل و غسل است که در بعضی  
نفت است که در وقت آمده و بعضی است و در روز است که در  
عدم هر بار مسج آمده مراد از آن بعضی نموده و مان کرده که شصت است  
چون است و بعضی است و بعضی مسج و در بعضی است که در بعضی  
بسیار است که در بعضی است و در بعضی است که در بعضی است

[illegible]



محمّد است بر تراز و بعد از آنکه در آن فی الجمله و در کمال  
و صفات بر هیچ بعضی از سر نویدی بر علامه عامی حاشیه نام سابق  
مسلم است در خطبه مشهوره که هیچ سر و بر صواب و نامیده فی الجمله  
و کم پیشتر و مسدود و مشهوره فی الجمله است بر هیچ و مسدود و مسدود  
کتاب و حکم است و هیچ بر علامه فی الجمله است بر هیچ و مسدود و مسدود  
نام محمد در موطای خود فی الجمله است که رسیده عارفان مسدود  
که در این رسیده در هیچ بر علامه است نام مسدود و مسدود و مسدود  
از کرده نام و نامی است فی الجمله و نام مسدود که در هیچ مسدود  
ای مسدود که امرای مسدود فی الجمله است که در هیچ مسدود و مسدود  
و مسدود که در هیچ رسیده است عارفان در اول مسدود بر علامه بود که  
بر کتب و مشهوره و مسدود فی الجمله و علامه عارفان و در شام فی  
مردود که در هیچ رسیده است که بر کتب علامه را و مسدود و مسدود  
استی و در موطای مسدود و مسدود فی الجمله است که در هیچ مسدود و مسدود  
بر کتب و مسدود و مسدود فی الجمله است که در هیچ مسدود و مسدود  
و در هیچ مسدود و مسدود فی الجمله است که در هیچ مسدود و مسدود  
و مسدود و مسدود فی الجمله است که در هیچ مسدود و مسدود







بس از آن شروع گشت جانکه گشت و ماه بر ناصبه سر و علامه مردودی  
جانکه گشت و اما اصفا بر بعضی سر یعنی که بر ناصبه گشت بر سر مرده  
مصطفی همی شود اما در حدیث هیچ نامیده جانکه در اکثر روایات آمده در  
علامه صلوات و از گشت ایستاد گشت در علامه در زور و در هیچ با  
سر مردودی در هیچ بر علامه جانکه گشت بر بعضی طوق حدیث مخرجه گشت  
که گشت آمده در هیچ بر ناصبه و علامه و پس ایستاد گشت در هیچ ناصبه و علامه  
معاوانه که بر او جان هیچ بر علامه مانند ایستاد بر روی جانکه گشت گشت گشت  
مراش دارد که گشت و علی همی و پس ایستاد گشت مردانم و مصطفی و ملک  
و در روایات شاهی از علامه که رسول خدا صلوات و مکرر گشت بر ناصبه علامه  
ایستاد و هیچ بر ناصبه ایستاد بر ناصبه گشت گشت گشت و پس مصطفی  
همه همی دی و هیچ دیگر ناصبه جانکه گشت گشت گشت بر او و در هیچ  
و از ناصبه در ناصبه ایستاد و مصطفی گشت گشت گشت بر ناصبه و پس  
در صلوات و مصطفی بر ناصبه گشت بر ناصبه و هیچ مقدم را پس از ناصبه  
در مصطفی و ناصبه بر ناصبه و ناصبه بر ناصبه و ناصبه بر ناصبه و ناصبه  
در ناصبه و پس ایستاد کافی گشت و از ناصبه ناصبه بر ناصبه  
ناصبه بر ناصبه بر ناصبه و ناصبه بر ناصبه و ناصبه بر ناصبه

[illegible]

و با صافی مبارک از درونه بودی کسبنی و از ایسج کزنی یعنی سح کات  
معه بودی وی را از ایسجی اولی و از ایسجی معصوم بودی سسین  
مانست و سنان ایسجی معصوم نماید و سیم ایسجی را در ایسجی سنج  
از ایسجی گوید ایسجی و ایسجی که در ایسجی و ایسجی و ایسجی  
که مرز معصومانی است این معصومانی گویند حسری یعنی نه معصوم  
معه معصوم میگویند این کرده اند و از ایسجی و ایسجی و ایسجی  
معصوم شایع میگویند و از ایسجی و ایسجی و ایسجی  
در بعضی اعمال ماسن قیدان و بعضی شایع و ایسجی است در ایسجی که در ایسجی  
نامقض است معصوم در کرده اند که است و ایسجی شایع شده  
است که در ایسجی و معصوم ایسجی و ایسجی و ایسجی  
است ماسن و ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی  
از ایسجی مرز و ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی  
در ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی  
بکر ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی  
ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی و ایسجی

بصفت بر سده کذا فی فتح الباری و مسیح گویی نزدی ظاهر ا و باطن  
معنی هم بر دل گوشتی مسیح نزدی و هم در درون و از برای مسیح درون  
سر نشان در سوراخ گوشتی در آوردی حاکم در کتب ای و در  
عثمان بن عقیق آمده که مسیح کرد بار خود و بر دو گوشتی که است لغوی  
رسان او ظهور انوار امار و فرمود سخن و هم بول صواب و سلم  
و از معذرتانی معذی گریب آورده که گفت هم مسیح بر سه وادیه  
ظاهر عا و ما عظمیا و زنادت کرد عظام و ادخل اصابه فی صانع او  
و از عرونی خاص آورده که گفت مسیح کرد با هر خود پس در آورد  
بر دو گوشتی سیاه را در بر دو گوشتی و مسیح کرد بر دو سیاه در ظاهر  
نزدی و بر دو سیاه با همی از دنی را و از این سخن معنی آورده  
که مسیح بر سه وادیه بی میان ای گفت و در زوایای لسی سرین  
چنین آمده و در زوایای ای به هم سیاه و صبح سیران گفت آمده  
و در زوایای داود و نزدی از این سخن معنی بر بیان  
بصفت بدور آمده و در زوایای که از مسیح معنی سر آمده و گفته  
در مسیح از دنی افادت محکم سار است و این کتب در حدیث  
امام ابو صفه و روانی از امام احمد سنده بصفت مسیح سرور و

9



اینمیداناب جدید که عالم از صفت حاشی و روح از بر خود  
 رورده که گفت بنده من را ندانم گفت و بزم رسول خدا را  
 معلوم کرد و صحرای کربلا را دیدی و برای الی که گریه بود برای خود  
 و دل با صفتی است که من نمیباشد و صبح از غنای منی رند و در غنای من  
 با صبح از غنای منی آورد که گفت معلوم فرمودند و دان من را من  
 و منی است لطیف معذره رنده و منی از منی است لا یرم  
 سجده و گفت اب خود را و گویا که ای کف معذره و اب گویا معذره  
 در صورت کمر و سوزنی و منی و جان و عالم از منی است و در  
 رند که گفت ای خود من شما را و صوفی رسول الله صوم و صحرای کربلا  
 عرفه از آن و صبح کرد و اب سحر و ادبی را و ابی که گفته کرده و ابی  
 سجده و منی است از منی و منی در میان و منی است از منی است و منی  
 و منی و منی است که چون صبح کند بنده منی است و منی است و منی  
 گویا منی است و منی است از منی و منی است از منی است و منی  
 و منی است از منی است از منی است از منی است از منی است از منی  
 نماز از منی و در منی است از منی است از منی است از منی است از منی  
 که از منی است و در منی است از منی است از منی است از منی است از منی

[illegible]

[illegible]

و ثابت شد در سینه و راول و ضو با حادث متعدد و طایرالت و ستم  
که اضلاع صحت ستم در حالت از خصوص رد اسلام بود که ناخبر و چون  
را در روی طایرالت است در بعضی کرب و رجحان آمده که منع نکرد و از  
در ضلع خبر از دست که ضلع ستم و در بعضی روان آمده که بعد از  
ضروع از راس سر خود آمدند و می آمدند می آمدند می آمدند و در بعضی روان  
بست کرده اند که در دست امر التوسل علی عثمان که توصیف  
وضوح صحت ستم برای مردم کردند در سینه اگر و در سینه  
کرد و جواب داده شده است از ستم مکه مفعولان  
صحت افعال بود و کسی که داخل اند در وضو و ستم از اقوال است  
خارج وضو ایشان ستم کرده و او ای ایشان احضار کرده  
و حروف صحت را علی ترفه ستم شدت آمده است و در ستم  
و ستم و حندی از ستم مثل ستم و ستم در ستم ایشان ستم  
بعد در بعضی طرق صحت ستم و ستم ستم اولی ستم که افعال  
الشیخ ای السهام اما نوشته شده که این جواب فای السهم است  
و ستم بر روی خوب ستم تمام است و ستم در بعضی دیگر ستم



الصليبي اعني رماوت نرندى است بر شامى وكنى در حدك

نزدیکی صمیمه سید حسن خان مکر است و حکم دانستن و نیازی است

ماده کرده که صاحب علم و حکمت استند این راه را از سبیل

و انوشیروان و فرزندان او را در میان خود کرده که هر یک دو سکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِحُكْمِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ

ماغه بابه و میره کرده شود بر این کوشده شود که در رویان

عبدالموسى السمرقنى حاكم سمنى و ابي المنى اودك سرده گفتم و

روزم کس معترضه حکم و خوشخت و شدم که در وقت و موقع از خدمت

حاجه ارستان خانم عزیزی و جناب محمد معین الله معتمد العلوم عزری

دستور و روش کار و جاری و جاری کی محرم و غیره از این دست است

خضه و مدد و عینه و کتبت مرستی

و کسی که در کتب خود از این کتاب بی خبر باشد

وای که در این عالم به سر آمده و در این عالم به سر آمده

ضمیمہ نمبر دو از بود کہ نومسداں کرد علی حد و انشاء حق تعالی

سرود بجزایر و در آنجا که می شود از آب و خاک و گیاهان و حیوانات و



نفس کرده که مسیحت است از مسیحت زکرا که است معلوم نیست کرده  
 و اگر مسیحت کند هم مسیحت است بر موالی و بر بعضی کرده است  
 و در وضو غسل کسی آب بر دست وی مسلم نرنگی نکرد و دست است  
 در دست کاری و مسلم از دست مسخره می نموده و است که اگر مسلم  
 در بعضی خود و نفس بر دست مبارک می آب بر مسلم و وضو نکرد و بر سر  
 مسح کاری از دست است اما مدینه بنده هم غسل نموده و جام در دست  
 از دست برنج مسعود آورده و غسل نمودم آب وضوی حضرت مسلم  
 را پس فرمود بر سر بعضی نفس پس ای نعم و حکمت و مودت و ای حکمت  
 صبح تر است بخت جوار در امر و عدم لغت نکرد دست صفای  
 می سال شمرانده که بر نعم نفس وضو بر بعضی نموده و مسلم و بر سر وضو  
 ری خادین در ماب آمده و وجود صورت از این معلوم نموده  
 و معتقدان معاد و اعتقاد و صدیقی که در کمال بحمد و ارادنده بعضی  
 از این صفت موال کرده اند و بعضی دیگر کرده بر نفسی است  
 حال می دارد که گفت بخاری سر را دینم که وضو و غسل کرد که  
 در کمال لغت و موال و آن کمال مدتی که رافع صبح گفت که از این  
 حال آمد و پریم عمر خود را مسلم که غسل نکرد که خود را وضو کرد



صفت از عاقلانه و اهل سبک و دانش و این اهل اوفی و اهل اهورا  
میزانیده و لیکن در بعضی طرق صفت عاقلان شده و گفته اند سفیان  
بن عقیل حدیث کرده که منم که روایت از جنان و اهل کرده از وی  
ساعت ندارد و نیز نزدی گفته که محمد بن اسماعیل گفت که هیچ خبری منشی  
که درنی آمده حدیث عامری سفین است از اهل و اهل از جنان که  
بود سمر خدایم که غسل میکردند را گفته اند این مردم از حجاب و طهرم بان  
قال اند و احمد گفته که اگر سبکند از مجلس که رد است و سبکی گفته  
که از راه مونس می کش کرد با بنادول گفتن گفتند و اگر عاقلانه  
گفته و گفته حدیث عثمان بن عفان هیچ خبری از وی و در بعضی خبری  
حدیث عثمان بن عفان آورده روی رمی کرده و صورت و روی و غسل کرد  
گفته را بهنگام سفین روی سبک گفتند و بدیدم منس سوال صابر اسکندر کرد  
از جنان که دیدم که مردم و گفته رواه از وی و صحیحی از خرمیه  
و از جنان و جنه انجاری و ابو داود از السی زور و در بود و اهل  
خدا و سبک رحمت و منو سبک و سبک گفتی از اب و سبک او بود از نزد  
کف حد خود و غسل کرد گفته خود را و منو سبک و سبک از راه  
است ما بود و ما من و سبک و احمد حدیث مجلس از طرق متعدد

است و در بعضی روزه جمعی طرفین آن محمدیان را اخصانی است و مر  
اورا خواهد نرسد و براج جانب نورست و آن گشت مردام  
ای صفت و شامی و مرد امام احمد بر بندب محبت و مرد بعضی از اجداد  
نزد وی و اوست ارحمت حدیث الشریعت بنده امری ربی  
و مرد امام نیک محبت کعبه را در غسل و بعضی نیکو دید و او را  
مداغنه شوری را در حدیثی است و در سوره این الی رند که در حدیث  
نیز است گفته است پس می بینید می ایستاده و کبری بنیاده الی اخره  
و این هم حال نمی و خوب دارد و هم حال نمی است و ظاهر احوالی  
است لغز نه غم و بعضی گفته اند که بعضی گفته است که شریعت مردانی  
و بعضی است در دعا و شمس الایمان حسنی گفته اند که این است که در حدیث با اولاد  
و گفت که شریعت است که در دارد افعال خود را از اسفل کعبه بجای قیود  
رسمی و در حدیث گفته است مردانی یوسف و ظاهر است مردانی صلوات  
و نموده شیطان گفته اند بسیاری از آن روایت آمده است که شریعت  
مردانی یوسف و شریعت بنده عاقل بر نماند و در وی محمد و صلوات  
لی موصوفت لیکن بعد از موت حدیث الشریعت بنده امری ربی شریعت  
موصوفت ظاهر است و الله اعلم و ظاهر حدیث است که عاقل جدید بود و  
بعضی گفته اند که عاقل و جهل است و وقت وی مرد سنی روی است و مرد

5



کتبش در باب خود با تفان و وسیدی که سر بر کف اصاب در دست و انگشت  
 و زرد شده چادر در به به آورده است در عمل کند اصاب را تا عین کند با چشم  
 معمول برین صورت که اب بمان اصاب بر نه بالصرح این حاصل شود  
 و الا در دو و سه بار در وقت لبس بر سر نه باشد تا با بر عود که در وقت  
 مصلحت سجی ای میمون بن غار که در این ایام و اما که یک نشستی در  
 اکت در صحنی صحت وارد شده در دست ای رافع که این ماص و  
 در اطمین آورده اند که ان رسول الله صلم اذا لوفوا حرک خاتمه و در  
 جنبه ای منی موسی و فضائل و شرح این ایام در زاد البقر آورده  
 که کرمک جانم از قریح بود است و از رنگ بود و اب در زیر  
 این بر شد واجب فعل و در کتب آمده است از است و نه  
 مردان معده و ظرف مملو از است که نوع معلوم دست و چند سج  
 مؤثره کشیدی و در یوب که منیم مکتوبه که لفرج کرده اند جمعی از خطاط  
 حدت که هیچ خطی مؤثر از است به است که است و نه از است  
 را است و بعضی از است او این اثر را مع کرده اند و استند در است  
 غنیه مشیره و است و ان اند و جمعی در سلف الکهاران عوده مد  
 از امام یک روشی عمل کند که مسج بر مؤنه مسافر است به معجم او امام

محمد در موعای خود گفته که ما یک سنی گوئیم که معجزه ای بر موزه جانیه  
سود و حال آنکه از اعداوت و نزاری که ما یک سنی گوئیم که معجزه ای  
و شمع این چراغ که روایت صحیح از ما یک سنی گوئیم که معجزه ای  
که روایت و مرجع حال امانت در فاضل خود سنی بود اما بنوای او بر  
حواز بود و مثل این معجزه است از ابوالعباس صلی الله علیه و آله که چون  
است که روایت در سفر و حضر و سنی و شیعه و عجم و کفر و ایمان  
بیت مسجده و از پیام ابوالعباس روایت می شد که هر کس که در مسجد  
حقیق می آمدیم در روی دیوار و احاطه مثل سوز سار و امام احمد بن محمد که ساری  
معجزه از صحابه روایت می شد که معجزه ای از رسول الله صلی الله علیه و آله و آله  
و هر کس که در مسجد می آمدیم در روی دیوار و احاطه مثل سوز سار و امام احمد بن محمد که ساری  
معجزه ای از صحابه روایت می شد که معجزه ای از رسول الله صلی الله علیه و آله و آله  
و هر کس که در مسجد می آمدیم در روی دیوار و احاطه مثل سوز سار و امام احمد بن محمد که ساری

امام ابو صفه مثل ابن ابيده و بالجهد در اخبار صحيح ثابت شده كه بمصر مسلم  
 بن احمد و حضرت سج بر موزه كشيده و معيت حضرت بن برادر مرزوق و ديانت  
 سحره شاهرور حاكم روم كرامت رسيد و شمس بن ابى طالب و روم  
 كرده شده است اين حديث از مرزوق محالي كه در صحيح الجوامع بسولي  
 كذاورانه و امام احمد از عوف بن مالك شامي آورده گفت امير كرم  
 جز مسلم مسجد بر حرم در موزه موكب سينا روز مرزوق فرمود است سينا  
 بر مضمون فراوان است امام احمد كه اين احمد حديثي است در صحيح حسن زمار  
 در موزه موكب است و اين اخبر موزه است كه مرزوق در موكب موكب  
 روم مسلم و مسجد بر موزه كسيدي گفتي بر است مامي حاكم در موكب  
 صحيحه وارد شده است و ابو داود و ريس خود از شمس بن مضمون مضمون  
 آورده كه مرزوق اگر كار و بار ديني بر راي و حكم مفضل بودي بمان موزه  
 اتولي بودي مسجد از مالاي بن و به مضمون و به مضمون مضمون مضمون  
 بر خط حرم و امام در مضمون مضمون وارد شده و در مضمون  
 صحيح حرمي نام شده حاكم از مضمون مضمون در حديث ابو داود و  
 مضمون و مضمون مضمون كه گفت و مضمون مضمون مضمون مضمون  
 بنوك پس مسجد كرد اعلام حرم و مضمون مضمون مضمون مضمون



[illegible]



اصل است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار است و رواست  
از صاحب در واقع و برای ظاهر اگر بنا بر استثنای مسوومه  
بماند و مسح گفته از برای معلوم مذکوره و اگر بنا بر آنکه مسح خف است  
از کشنده جابر بود و در حدیث همان مثل است یعنی از برای از مسوومه برادر  
و بنوبه افضل بود و بر این ماحور گردد و مختار حسب بدیهه من است  
و بر دایم احمد در روایتی مسح افضل است از برای مروج است و بعضی  
مخالف بدیع که از این منع شده و در روایتی دیگر بر دو برابر است از جهت  
و در بعضی گفت بر دو و مختار مصنف بر بعضی است حاکم گفت و چون

در فضیلت مسح و غسل عمار را اقوال است فضل الحکمت معلوم است

شده تا معلوم گردد که احسن احوال بر بعضی است که عادت بوی خود معلوم بعضی  
تصفت کنند و مفید هیچ است مانند و بعضی از عاصی افضل و ارجح  
ندارد و در برابر القاد و الله علم فضل بدیهه عوارض غایت  
است کتاب و دست و پا و مانند او شریف است این در عرفة و مسح  
است بر عقد عاصی که گفته و الحکمت مردم را اطلاع این گاه است  
و بعضی مسوومه بود پس فضیلت عمار در رسید تا معلوم این بود که بر این  
و ضوابط بنویس درستی کرد و البته بر ماست که حسن نزدی و  
نگاه درستی رسول خدا بر علم و سخنان از جابر عارف بن علی است

است نیم گشت اسب من خطبه و سوار است گشت نمای ای ای مروت  
 رفت نه مرا حق نای ای خانه نمی تو نه که عاوق نه از تو معنی از خطبه  
 مکرده و در نه مکرده گرد آمد صد معانی در دی و غنی و شادای رسد تا ترا  
 و آورده اند که بعد از منی این مقدار در زمره باشند و در نصف مجمع  
 اخلاص است از شربت که نیم در و صوبه بهت یعنی دو بار دست زدن است  
 بر زمین بکار برای روی و دوم برای دو دست نماز یعنی و ای دست امام  
 ابوصفیه و یک دست منی و محمد از نفس انتخاب است و قول منی یعنی و منی و  
 حسن نوری و شعی و سلم بن علی و عمرو بن نوار است و خطابی و دار  
 و حاکم از رویان عابر آورده اند که رسول خدا فرمود مسلم پس بنظم عثمان  
 فرموده عوجبه و ضربه عذر منی ای المصنوع و ای عذرت را طریقی از آن عبود  
 از ای طامه و حاکم از آن عمرو و احمد از عمار بن ابی رباح و از طامه و من  
 ابوداود و از عمار بن ابی رباح آورده که مسج کردند صحابه برای آنکه بگویند  
 از آن بنی رسول خدا مسلم پس روزه گفتای خود معبد را پس مسج کردند  
 بر دسای خود مسج و اصفه ستر بار بودند گفتای خود معبد را بار و من  
 پس مسج کرده بر دسای خود نام نامی و ابی و کنی و در وقت فرمود  
 نماز منی و جمع شده و ای گفت آن بودند از آن نیم در عین است پس

گمان بردن که دست نام تمام حضور است زلف با بط و لغوی برزند که سیمین  
دست زدن است بر زمین و بر روی و هر دو حرکت ماسیدن و این  
ندب است بهر نام اهل بیت و نوافض و نام شافعی و محفوظ و مختارند  
ندب وی اول است و مقول است از عفا و محول و او را می و سیمین  
و این اندر وین فرقه و مقول است از ناک و دیگر اصحاب حدیث  
و دلیل این حدیثی است که در محکم از عمار بن یسار آمده که وی صحبت  
بود و برای بنجم خان در ناک مخطبه حرکعت رسیده بود و  
ترای عمار که مردی بدو است خود را هم صحنی پس اکتفا برای محول عمار  
مرد و دست خود را بر زمین زد و گفت که در ردیف کشیده که رسیده است  
رو بر او گفت این لفظ کتابی است حاکم در سکه آورده و خود  
ششم نهمی است که سنده بود ترای عمار که مردی بدو است خود را هم  
و لغت مودی کشیده کردی نرد و دست روی خود را و گفت خود را و او  
از وی دل گفته اند که مراد و مضمود اکتفا صحن در میان صورت ضرب  
است برای علم عمار و مودن وی دست بر زمین صحن نازد و بر زمین  
سیمین مخطبه نه سال تمام صورت صحن و صحن که برای صحن حال خود و عمار  
فصل صحن را روان کرد و مودن روان کرد و عمار در سنی ای داد

و نه آمده که در و تفریح است ما بر سیم و در و تفریح است و در محسن حدیث  
 بر و در بعضی روایات از الطاهره و آمده است و بعضی هم از آنست که بر دو  
 دست را بر زنی زد و سخن نه چنان از روی کسی میگوید که روی آورد و  
 گفت که راوان می انداختی تا من در و تفریح بر توان بود و گمانی که  
 شرح میگوید که که که امام بودی که که محفوظ فرستی است نه فریده و آمده  
 و این جواب از زکریا نه فرستی و اما در بعضی و شرح بر این بر چون  
 معصود نه بیان عام سیم و است از معصود که بر این بحث گفت که  
 و از علم فریده پس در کرد از غنی الی المصنف و از حدیث دیگر و بر گویند که  
 مراد مصنف از غنی است و چون در رسیدن و آمده یعنی آمده است  
 و چنانکه در آمده سر فم الی رقی و الی رفته و با و طه و الی و شمس الی مراد بود  
 و وجود آمده و چون می از مصنف مذکور و بر می آید است میگوید که چنان

از حدیث سیم که روی که در و تفریح است که بر زنی روی آورد و بر روی و  
 و بر و در حدیث از حدیث روایات صحیح و او و او آمده  
 و در حدیث و در حدیث سیم معصود که در و تفریح است ای  
 که از روی معصوم بخود که فرست و در سیم شرط بود و بنا بر حدیث

مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر  
خاک ریزی و نیامده که دست را نامرغی کج کردی و ایا ذی که بر  
آنکه غنیمت وارد شده جمیع محکمات و در روضه افاضات که در روضه  
وارد شده و صحیح است آمده در وقت و حکمت مصنف همین شود و این  
شیخ این انعام گفته است که حکم من در پیشی را غنیمت محوذه و گفته است  
صحیح الا شاد و نم بخانه و در فقهی گفته است رجا به حکم لغات بسته  
که آمد ارباب حدیث در مخرج مذکورانی بکدامند و شیخ این محضر در  
شرح صحیح بخاری مخرج افاضات این مذکورانی غایب و گفته که انما کاری  
عسوان را عفو فرم که گفته باب النعم بوجه و الکفنی بنسبت حدیث  
عونت و دل او است زیرا که افاضات وارد شده و حضرت بنجم صحیح شده  
بهوای حدیث آنی جسم و در ذی در بدن کرده مجید و افاضات عمار  
در صحیحین متفق کفنی واقع شده و در پیشی حدیث مصنف و در روضه افاضات  
ذرائع خود در روایتی ناما با و در ذی در حدیث نقل است و آنچه صحیح  
بعد روایت محمد بن ادرار انصار مروج و کفنی است که عمار بعد از  
صلت حضرت مسلم بن عوفی مدراء بان و راوی حدیث از حضرت ابوبکر  
از مروج و حدیث صحابی معتمد و هم حدیثی روایت محمد بن حمریه است و در حدیث  
فرضی گفته که قبول بودی که گفته است عماره فرضی است نه شرط و این

مرادش محفوظ است نه رواج زیرا که اختلاف است میان شافعه  
که مذکور او اول است یا ثانی و صحیح و محفوظ است که ثانی است و گفته که  
جواب بودی در شرح مسلم که محفوظ است میان محمد و صورت است از جهت مسلم  
نه صحیح که حاصل نمود لوی مسلم محفوظ است یا که سابق بر حد دلالت دارد  
بر آنکه مراد حق است و ظاهر از قول حضرت مسلم که هر نمود اما تعلیق  
میان صحیح حرکت که گفتار کند و بسته لال بر سر راه شرح نامش  
نقص و ضوفاست به این خاص است در نقایض کرد دلالت  
بر صحیح گفتی یا که قابل مسلم نه نقایض دارد و معارضه فی خاص است و خاص است  
بر هر گونه است یعنی معلوم شرح اگر گویند پس امر مکمل است که گفته اند در  
نوصیه مذکور اول مدخل است پس هر گویا بود در ثانی است  
حواس ممکن است عاقل و در مختلف و متعارض آمده و بعضی در  
و در بعضی صریح و اصدامره و در بعضی مطلق صریح و در بعضی صریح و در بعضی  
مدنی الی المرصی و در بعضی مدنی مطلق و اصدامره صریح و در بعضی  
اصدانست احتیاط و عمل است با عاقل طریقی از جهت استمال فنی  
در طریقه و صحیح در مدنی نامش بر صحیح یا گفتی در اول العکس و نه مسلم

طهارتی باطنی است پس اگر عمل آن مستر بود و مستحق نفس در آن  
روی و دست میزد بکف نه سینه و احشاء و غریب تر اگر گوی  
تا مال و احشاء و غریب تر است حرارت را که در دگر گویم حدت الی الله  
صمیم است یا که مجموع در زمین در حدت لای حتم حاکم در شرح السنه  
رویت کرده و گفته حدت سنن و بین که ظاهر در حدت حاکم  
در محلی آمده بود آن است اگر گوی چرا صریح و صریح کفای مرضی باشند  
و زیانی نیست و تکلیف این حاکم مثل منین و حدت مراب و صریح تمام می  
در و نحوه اش که مردی در روز خود در حدت است ناره فضا که لازم  
ادنی را که معنی است مرضی باشند و زیانی را که است و ای احکام  
تعارض آمده و گفته در کما فرج بود و رعایت احتیاط صالح است  
برای فرج و فحاشی بر و مو که اصل نعم است سیرای ای شریع  
است نه فحاشی در میان مرضی و حدت که فحاشی بر و موافقت است  
لحاظ فحاشی بر حد ستره اگر گوی غرض حادث احداث بر فحاشی  
بود در حد مساوی باشند و حدت خود حکم کرده اند که احداث  
فرجش در رضای حدت گویم که عدم در آن در رضای حدت  
حاکم عالم و در حدت اصل کرده شد ما بریم حدت و حدت

ان احادیث در زمان این امام معجز است که بطریق مصنف  
 و سنن در آن بعد از آن بی پیدا شده است بحکم این مصنف  
 که بعد از آن روایت کردند و شافعی میماند که بعد از آن بیاید  
 زیرا که کسی در آورده و در صحاح و از وجود مصنف در وقت بروز  
 لازم ماند و خود آن در زمان مقتدی و آن بعد از آن خود است  
 حاکم در مصنف است از آن کرده ایم و بی غایت است  
 کتب معتبره و در شرح شیخ ابی ایوب بر این معنی در فقه نامی به فضل  
 و اعلیٰ و در الفضل و المنة و علی بن ابي طالب و المنة و السلام و علم  
 اصم و بعد از علم بر زمین که عارفین که از او خواه  
 خواهان و خواهان به هم روی و توفیق آن قاصد و در آن  
 مای علم یعنی حدیثی که که تخم را که مایه و مایه و مایه  
 و در قول ابی یوسف که گوید هر حال و در حدیث خود و در  
 امام ابو حنیفه است که شیخ عالم است هر حال و در حدیث خود و در  
 حدیث ابی یوسف و در حدیث ابی یوسف که در حدیث که حدیث  
 خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود  
 که می هر مورد که حدیث علم صفا و در حدیث خود و در حدیث خود



امنی الصلاة مردی راز را است من عارضی مراد بر نری که نیست

خار در رسد معصده ایس مردا و مردان فصل است مسکده و طوبه

عاری عارال مرد و عارث وی یعنی همان منی سم کند و هم برای

کند ارد و عارث انیم پس عارال ن خرد و مع و کلس عار

مودی و عارث ان ن جریب درین نر و شمشیر

مکان کجاست انست از عدم احصا می شود معوض دون مینوع

با عارث انست در همان منی برای عار چون عار در اگاهان

گویند که انی الکراتی و انی الکراتی منی بر کس حتم که است

و بعضی معوض بر حوازه اند ای منی کور و مسکده و بی حدت

معوض است در ان معوض منی طوبه است و هم طوبه کمال

و درین حکایت اندک انیم عارث و درین معوض منی

که حکایت ای بارک بر ایسم مردی حاکم است معوض

که معوض برای عار و عارضه منی حدیه باشد و اولی بقوت ان

عده اند و معوض در عارث منی مرد است و در ای دفع جمع

مکرم و درین عار و ان عار و درین عارث منی حدیه

که نری بر دست عار و معوضی با برود که حکایت چهارم را

بر سبیل اخلاق فرمودی و سرافتمی نعم را قانع نمودی و صواب  
یک وضو چند بار خوانی و از دست سبب نرسد و در دست الوصف  
سرمه ای است و ظاهر آن است موافق است نام در کار حدیث  
صمیم عام زیرا که در حق نشسته باطل چون بخار بر کاشنی بدای است بخار  
کردی و در دست گفتمی انداگر و منس از دست بر زبان فرمودی  
در احوال منی در مری است که حق بخار بر کاشنی گفتمی انداگر و در دست  
حون فقر است که انما الی الی انسان مصی سوم شده که بی منت کجاست  
و چون جمع است حال بعد منی است احتیاج می شود بهانه و از قور که شروع  
و بعد در دست سوم شده که اگر زبان عادل جمع شود انهم و کامل بود و این  
که معانی گفته اند که اگر خط می شود سر شود و فاسد و سر در دست گفته اند  
که اگر از خط خطی است با فخر بعد از زبان گفتار است و گفته اند که  
که است زبان خود در دست است و معنی است انداگر دست در دست  
معنی میر و بی بی می شود که در از اجابت هم می واقع شده و این  
ای بوی است و می نیز عام است می صفت مثل طحوی و فاضل و غیر  
است و می شود که در دست گفتار است پس بعد از آنکه او را در بعض  
اجابت نام می کند از سر می آمده حساب که در سنی الی و او در دست ای

آمده که الکحل صلیح بر مریض برود و دست خود را بر دو سه مرتبه بکشد  
 تا مگر صفت و فایده نام الی صنفه و محمد گفت زیرا که در رفع بدن  
 بعضی که است از عسر حق صلیح و در کبر نشاء کسری بر او را کسان  
 و نهانی و علی مقدم است بر نشاء حسنه در لاله الاله و علامه شایخ  
 برساند و در نهان اینرا اجماع گفته و در نسخ الی السلام در بی حال نالت  
 بر فعل کرده و آن مگر است که در رفع و کعبه به شغلی کسری از کس  
 آورده که گفت و در فعل صلیح چون افشاج سرد عازما مگر مکتب  
 بر مریض دو دست خود را نامی دین به ایامی او و او می اندازد  
 و مکتب صلیح است و مقدم مگر مریض و گفته که زحای همه لغت  
 و مگر گفته که بر مریض الی و الی و مراد بر مریض و در آن کس مجموع  
 سه فعل است و فایده است که در فعل الکحل صلیح می و در سینه و بر سر  
 از نهان مریض است و کافای نامه شفاء اول است الی صنفه  
 است و مریض از انداختن خل بر مریض است و مکتب آن که است  
 و الی علی محمد است که سلم و لاله او در روایت کرده اند که الکحل صلیح  
 حواله در عازما مگر مکتب و مریض دو دست خود را افشاج  
 گوشت و سرور شای الی داده و آمده که مریض دو دست را افشاج خود را

و فاعل گوشت از گشتان خود را به گوشت و مرونی سرخه دوگون  
 و در وانی بر دست دو دست را تا دریم از گشتان را سرخ  
 گشتی و در روختی از ابی و او و بسم بکشی و کبی از مالک  
 رنی گوشت محاذی و گشت و در روختی و رفع او را سرخه وانی  
 گشت ساقی و مالک و از او سر وانی است و آن سر وانی است  
 و رفع شده و در دست ابی ساقی گشتی و آن سر وانی است  
 که در دست و در دست نام خار سر را سرخه و بعضی در طعن ای وانی  
 که در بعضی سر وانی گشت و رفع شده و در بعضی سر وانی  
 گشت که سر وانی گشت و رفع شده و در بعضی سر وانی  
 گشتان و در دست و در دست سر وانی وانی سر وانی است  
 نام ساقی و گشت سر وانی و سر وانی سر وانی است  
 بعد از آن دست و است بر دست سر وانی سر وانی  
 ای سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی  
 نام سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی  
 و سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی سر وانی

پس ایضا گفتند مردم مامور بوده اند که بر سر دست  
را بر دست در غار ویدک امام ناکت ارسال است  
فاخو از وضع شراعه و لکن ایضا معمول است بر ایشان همان  
ارسال است از همین و عجب گفته شدی در کتب و رساله های  
مستوفی و المصنف علی ایضا که گفته اند از ریشه مکره و مردم  
استحباب ارسال بر دوازده سال است که وضع شدی غلبه شریف  
است و گران در اصل باشد عدم خوف ظاهر ماضی لازم  
ایده و ان علی است لائق بود با وی گفتن آری ظاهر بود که وضع  
بر اصل بود که علی است حسن و العبد و عنوان ادب و عباد  
عازر بر ظاهر است پس گفتند و می گفتند و هر سبب  
مردن نزد امام شافعی است و در روایتی از احمد بن  
و محمد بن علی بن علی بن محمد است که گفتند عازر که از  
پارسیان خود را پس داد و است را بر دست بر سینه خود  
و بر جسم هر دو است که در مدتی از قصه بنی اسرائیل  
از

مرکزیت است از او آنها میخوانند و ایندرا که هر یک کم از رسا و در احادیث مختلف گفته  
و در کتب حدیثی جمع نیاید و شک نیست که اگر چه کندی نیز از این بود و در او است

و من لم يؤمن بي فليكن الله له و من لم يؤمن بي فليكن الله له  
 الى الصلوة قال اني و جمعت و جعي فلذي فطر السموات و الارض خفيا سمعا  
 و انما انتم شرا من ان صلواتي تنسكني من ابي و محابي فليكن الله له  
 منكم يا من المسلمين اللهم انت المالك لا اله الا انت

[illegible][illegible]



گفت دیرم بول خدا را صلح کنی یا دوست خود را بر ستم جو  
وزیر امام اوصیه در روشنی از اجماع است سخن و است  
است بر خست ز خست و در روانی در دست اجماع  
بر ستم باز است زدی گوید که اغراض فراموش  
و علی بن ابی طالب است و گفت آن من است اجماع  
و علی بن ابی طالب است و گفت آن من است اجماع  
موضع گفت علی گفت که است و در جامع الاصول است  
را بر وی زری سرورده و در بعضی رواه است مصحح  
ممکنی لعل که شیخ ای الیم از امام بودی و گفته است  
وضع نمیشد بر کسی الب اما وضع او یک نسخه باشد  
در روی صفتی پس چنانچه عمل کرد که متعبد و متعبداران  
در جامع الاصول و این است که است و گفت  
این و گفت که است و ظاهر وضع بر ستم که در دست  
واقع شد و این است و بر بعضی وضع گفت بر عقل



از ای دولت که معنی کند یک است بند و دست خست  
و در بعضی لغات لغت معنی شروع شده است حکایتی از وانی  
ای حجر و است که در بزم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
معنی کردی خود و خود را معنی از دست احمد وانی و او را وانی  
ی خود و معنی از طرف کسی و این و یک سر و این شده  
آورده از سر کسی می بیند الخرمی می دید امام احمدی حبل  
و معنی گوید می دانست که می برد دست کف و آید معنی  
و دم اصحاب بر دل است جمع معانی از و وضع و آنکه معنی  
ایمان معنی خدا است هر که شوق و دانی از معنی و معنی است  
نزد اسم و معنی علی زده که در نام خود وضع می کند از وانی  
بر معنی است و حال برای و پس وضع می شود از و نام خود  
معنی است بر و معنی و آن معنی دانی معنی از و معنی که  
بر و معنی از و آن و معنی با معنی و دم و در و معنی که

بجاء الله ثم اخذ زيدا وكنت دهميه فقلت ان مولد بود بوجه ميشيخ

بر احماد ورواد الفير نزعين گفته وحيث من اهل بيته كه گفت كان رسول

الله بود وچون خدا صلى الله عليه وسلم شكست سكوت ميكره ودين الكبر والفراديا

(۲۱)

كبر و قرات هي قرآن وخواند قلعت بس لقمه باني وادعي ما ووديد كرم ودر قبا

بجاء ربك كعرج بان وادعجت ووداد خالطت بهنر محارب

7

بكره باحضرت صلى الله عليه وسلم بيار وكنهه ووديد كرم

كه رسول الله انك كائن الكبر والفرات

سكنه انقول هي كوش ودم سخياني اذكرو واما قال كنهه ووديد كرم

بن دمار كه اللهم يا عدي ودين خطايي كما بحدث بين الشرق

اللهم عني من خطايا كما يطفى الشوب الله من الله غسل خطايي ووديد كرم

والنيل والبذر او حديث ينفق عليه است كنهه ووديد كرم

جامع الاسول ورويت شيخين از قم نقى آخرا آورده وگفته كه اللهم عني

ودين خطايي كما بحدث بين الشرق والغرب از زيارات ابو داود

و ما يثبت ما ودين شيخين محبان ستم كه سمعته روده ووديد كرم

ووديد كرم

نقى

ما بعد از آنکه در فرض رسول متوجه است که مصنف در روایت

برخاسته و فرموده است و می بینیم حدیثی را که گفته اند که رسول به

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در استفتح الصلوة چون آغاز میکرد و نماز را تمام میگفت

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ تَبَارَكَ اسْمُكَ اللَّهُمَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَدِثْ رَأْسِي

از این حدیث قدری باز یاد است و آخر هم بقول الله اکبر بگوید ثم یقول

بسم الله الرحمن الرحیم الشیطان الرجیم من غزوہ و فتنہ و نفسیه رعایه که بعد از این

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از سجود و جاب و جبرین مسلم و ابن عمر در حدیث

آن حدیث است ای سعید اشعره حدیثی است و من بابی که در آن مذکور است

حدیثی که روایت کرده اند در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ تَبَارَكَ اسْمُكَ اللَّهُمَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَدِثْ رَأْسِي

و جبرین خطاب عبد الله بن مسعود و ابن عمر است نزد ابی اعلیٰ از ابی

و غیر اینان تحقیق تکلم کرده اند است و اسامی سعید و در حدیثی

که می آید از روایت یونس و گفته است احمد بن محمد حدیثی است از کلام

نزدی است و می بینیم حدیثی را که گفته اند که رسول به

حدیثی که گفته اند که رسول به

(75)

8

هم کرده است و هست که می از جانب خطه دی و می باشد  
بر خطه دی و او آورده اند و عایشه از آن ایام از ایام است  
طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و می گفت که من آنست که از خیرین  
شهر است و من خرج است در آن سبب هم از عین ابو حمزه ایست که در خطه  
و دیوی عبد الله بن مسعود و می گردید صحابه نبوت و اندویدی  
و عایشه بن ابی بن خنیفه ترمذی خود گفت که یک بار کرده اند را  
و دیوی از علمای برای استغفار صلوة و چکونه است کرده شود آنچه در خطه  
و ضعف و استماع حدیث بعد از رفتن شیعیان و احادیث جلیل  
که را می برد و می گردم و می گردم که در خطه است از خطه  
که آن است که بعضی مردم که در خطه است که در خطه است که در خطه  
در آورده و تحقیق که طعن ترمذی کرده و می گردم که در خطه است که در خطه  
در جمع آسانید و می گردم که در خطه است که در خطه است که در خطه  
اندر کرده اند و می گردم که در خطه است که در خطه است که در خطه  
و می گردم که در خطه است که در خطه است که در خطه است که در خطه  
و می گردم که در خطه است که در خطه است که در خطه است که در خطه

خطو

وَعَمَلُكُمْ

54



صفت

تفتتاح

کتابخانه

مسکونہ

السلام

میرزا

چند





وَلَا تَقْرَأُ كَمَا تَقْرَأُ الْكُتُبَ سِحْرًا مِثْلَ سِحْرِ الْحَيَّاتِ وَالشَّجَرِ وَالْأَنْعَامِ ذَلِكُمُ الْمَثَلُ لِقَوْمٍ يُفَكِّرُونَ

(8)

این اذکار مرتنا کنند و در هر یک از این مقدمات و بعد از آن وضو  
ببرند و آنکه اگر بعضی شود نیز در اول و تخفیف اقتضا کند نیز خفته  
بر سر آنکه گوییم و نزد شافعی بر حجت و جمعی و نزد ابی یوسف بر هر دو محبت  
حلال و احاطه قرائت و جز آن که در آن نیست و بعد از این اذکار است  
بسم الله الرحمن الرحیم استعاذه پس از آن است چه در نماز و چه در غیر نماز است  
شماره از قوی و عطا و جواب آن نیز آمده است و محظایر امر که فرموده و در اول آن  
استعاذه باشد و اختلافی میان فقهاء و در میان و اگر از فضل خود میگوید  
الرحمن المستعین در این شیطان الرحمن و بسم الله الرحمن الرحیم  
آمده که آنکه آنکه در حدیث آمده است که هر که در نماز و غیر نماز  
و در هر یک که او را بگوید که آنکه در حدیث آمده است که هر که در نماز  
باشد نزدیک است و دیگران اعوذ با آنکه در حدیث آمده است که هر که  
طلب و است و در اعوذ با آنکه در حدیث آمده است که هر که  
قرآن بخواند و بعد از آن بسم الله الرحمن الرحیم استعاذه بخواند و بعد از آن  
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که آنکه در حدیث آمده است که هر که  
بگوید که آنکه در حدیث آمده است که هر که



[illegible]

81.

[illegible]



وہی اللہ تعالیٰ سب کو بخیر و برکت پہنچائے۔ آمین

المسجون ومراود بان تمام سوره دارند كه اگر گفته است قتل ميكرد سوره را

احمد قدس العالی است و این تاویل صحیح است که در احادیث تصریح نموده اند که هر کس

نمودی و لکن در احادیث صحیحہ تصریح بآن موجود است و معتقد خانہ کہ

و در باب مجرب بسم الله الرحمن الرحیم در حدیث صحیح شده و شیخ ابن الحام کاشف

ابن خدیجه و ابن حبان و ابن اسحاق و ابن نعیم و محمد بن جریر و کوفت کذا و غیره

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

مطلب از سلام سوگند خدای کفای هر نزد و فساد دوست کجاست از هر

ترتین شہنام و در نماز گذاردن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و این خرمیہ لایق

نیت در محبت انجیر است نزد او معرفت را بنیاد غایتی است که در هر مظهر از مظاهر محبت است

سینم ایچا پیر زرا که هر می نشیند و متدی که دست و خدایا نکند امام

ثم حدث ابن عباس عن كنف حبيب بن ابي صالح عن ابي عبد الله عليه السلام انهما كانا في

حکم اعلیٰ کہ اس پر محکم رہے اور اس پر قیام رہے اور اس پر قیام رہے

حکایت حب و نفع خاطر فقیہ لایح حدیث شیخ محمد بن عبد اللہ بن محمد

[illegible]

یا ارفض الصلوة اللیل انشاء الله تعالی کما یحب و یو فی وقتیکه و یکسیر یوم

و کما یحب و یو فی وقتیکه و یکسیر یوم

کما ین فی مضمونه و در آخر مائه این کجانی و نماز شب بمجر و در هر روز

مجا که مقتدی بود و در وقت این گفتندی الین گفتن بعد و از آنکه

و نفس بسیاری دارد و خواه منفرد باشد خواه امام 83 و مقتدی

امانتی بود و در مابین مقتدی و دشمن از مری رقتد بر سبب خلافت

83

بعضی کج بود از جهت ظاهر حدیث و از بعضی از جهت عدم اعتنا بر حج و زیارت

و در بعضی از جهت ظاهر حدیث و از بعضی از جهت عدم اعتنا بر حج و زیارت

مطلقا و در جامع از مری صحت دفع سونان و خط صوتی هر دو

حفظ

و مقتدی را ترجیح دوزا امام بخاری نیز عینی نقل کرده و گفته من اکثر علماء اهل

قبا باین برین است و مقتدی از علماء حدیث حفظ صوت نیز تصحیح کرده اند که

اخذند امام جمعی از غیر ائمه و بملاد این و بجان الله و محمد ک مدد

و باین بکار کما اللهم ربنا محمد امده و از این مسعود نیز باین

و باین بکار کما اللهم ربنا محمد امده و از این مسعود نیز باین



که در قرآن مائده و دوم سکنه میان فروع از مائده است سوره و در بعضی جا

در کمال حرارت در کوع بکشد و پس سکنه باشد تا سکنه ششم در کوع

لطیف باشد که بود و زمزمی در جامع باب السکین گفته از قتاده از ابن

عمری ارد گفت در سکنه سکه ای گرفته ام از رسول صلی الله علیه و آله پس

نیز اعران بن حصین و گفت خدایک سکه بود در کرم من پس ششم سبویان

بکتاب بحدیث ماوی کوهی پس تصدیق کرد ای بن کعب بر سر و را و نوشت

سوره پس گفت قتاده در کعبه گنایم است آن دو سکنه ثقیف در کعبه

و چون از قرآن سوره شندی بعد از آن گفت قتاده و چون و لا اله الا الله

و گفت خدایک سکنه ای از حضرت رسول الله علیه و آله پس در کعبه و لا اله الا الله

و گفت خدایک سکنه ای از حضرت رسول الله علیه و آله پس در کعبه و لا اله الا الله

و گفت خدایک سکنه ای از حضرت رسول الله علیه و آله پس در کعبه و لا اله الا الله

و گفت خدایک سکنه ای از حضرت رسول الله علیه و آله پس در کعبه و لا اله الا الله

و گفت خدایک سکنه ای از حضرت رسول الله علیه و آله پس در کعبه و لا اله الا الله

84

84



سکه که تمام بود چنانکه حضرت میگوید گفت ز منی درین با صبر از آن  
 ز من آمده و حدیث سمر حدیث و این قول بسیاری از ارباب علم است  
 سکه گویند در افتاح صلوة و بعد از وضع کف و دست و با بر خال نه است و  
 و اصحاب استی پوشیده مانند سکه اولی که برای خواندن توحید و شهادت است  
 مانند سکه دوم و نه حقیقت تا آنکه شش در بعضی میان نامه و سوره  
 جبریه میگویند که سکه است در وسط قرار است یعنی در میان غیبت و  
 حال که ناله نیز میگویند که در حدیث است که بنزد ایشان توحید و  
 در حدیث است که از آن سکه خدای تعالی آن نور را بر روی سکه  
 بجهت تصویر و تقدیر کرده است و هر چه است در بطین تبدل و تقریب است  
 و در حدیث است که این سکه است در نزد ایشان که خدای تعالی در سوره  
 با ورات نام سکه است و در حدیث دوم ما میخوانیم که سکه است که خدای تعالی  
 در کتاب خود گفته که نزد امام احمد بن حنبل است و گفته که خدای تعالی  
 امام بخاند زکریا در شرح کلام خرقه از ابو البرکات که از منشیان نزد حضرت  
 نقل نموده که در سکه است بسبب استجاب مخصوص با ورت گویند  
 و سکه است بعد از امام ورات تا بار و بخود و در بار ورت

در حدیث

و شیخ محمد الدین نوازکی و ملا و کاسیکید و صاحب کتبه اند که مستقیم نام در  
 در میان مجری جماعت که این محبت نمود و احرام بخواندن دعای استغفار دوم و بعد  
 از آنکه سکنه لطیفه در غلظت تسلیم فاش و آتین نامعلوم شد که این  
 از فاش نیست میوم پس از این سکه در از مقداری که مقدس فاش بخواند چهارم  
 و بعد از فاش از سکه که فصل کند بدان میان خوار است و کسب کسب و از حضرت  
 در کمالی بعد از فاش بخواند سطل مقدار شصت آیت یا صد آیت یا صد آیت  
 در غایت پیروی و در کتب خفته چنانچه آیت یا صد آیت یا صد آیت در آن  
 و کتبه اند که این درین باجه اوقات حال بقدری و طبع آن بود که  
 کمالی باندی و کمالی در روم اول چنانچه آیت یا صد آیت یا صد آیت  
 سون فاش صحت بسیار واقع شده یعنی از محاسبات گفته اند که در فاش  
 کمالی درین رسول خدا علیه السلام که در کمالی بخواند یا صد آیت یا صد آیت  
 احمدی در این دوم و در وقت فجر بخواند یا صد آیت یا صد آیت  
 تقدیر خوار است یعنی بخواند یا صد آیت یا صد آیت و لیکن از حضرت  
 بر حسین بن ابی جانه بخواند یا صد آیت یا صد آیت و لیکن از حضرت  
 و این فاش است و کمالی بخواند یا صد آیت یا صد آیت و لیکن از حضرت

(55)

85

خالی از نسبت و مقصود میان ذرات می آید که تمیز باشد از سایر اشیاء

مستوفی در این نمازخانه و حکومت ادنی نامی و در این نمازخانه و در

و موت است این احتمال اظاہر صدیقی کف ای از قطبین مالک آمد و هم گویند

باجعفر شایسته علیه السلام نماز صبح را میخواند و در کعبه از دو کعبه و الفل استغفار میکرد

فصل در بیان سوره و کلمات رایج آن که در عهد یوحنا

تستبرأ من كل ذنب وركعت أولي غفران من غير غفران وركعت ثانیة غفران

وہ صاحب الزماں علیہ السلام نے ان کے لئے جو کچھ فرمایا ہے اس سے بڑھ کر کچھ نہیں ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

آورد و در آن روز احدی را که در آنجا باقی ماند و در آن روز

مخبر از سوره و غالت اخراج کرده و همان قرار گرفته و اول است و اول

تلاوة اگر کمال را کرده اند و نیز آنکه گفته اند که از طول و اوساط و قصار

مجلس اعلیٰ انارک نے اولیٰ سکنے کی نسبت مزید غما و کد مزایا سے مستثنیٰ ہو کر

کہ امتیاز یہاں قرار است کہ متن میں دُ سُوْرہ را بیان کردہ جنبیہ و رُوح

سایر محققین و پژوهشگران که وی متحدی که انحصار پژوهشگران کنونی را از آن دور

مردی خاکی و ریخته است و استخوان از میان دهنش در آید و او را از میان عسله محمد

کمر دی خبر داد و در آن رسیدند و نوال خود را به سگی داد و عیادت کرد و بعد از آن مراجع ازار را

و در درگاه پادشاه بنام خود بنویسند و فرستند تا به پادشاه بگویند که در این کتاب

فرمودی این در سفر بودی خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله متواترین را بود

معجود و شہوت و ظاہر است ان خدای بزرگ بر خزان نیر خدای

ملک موطا از ابن عمر رضی اللہ عنہما اور مولانا محمد غفران صاحب دکن فرمودہ

و اما این فصل و هم این باب که خفته گویند اگر چه در ظاهر مستقیمند و در باطن

دوازدهم بخواند رجب و امانت با تخفیف درگاه افتخار بر او افتد

فمودی و غنید و شربودی و در جامع الاموال از حدیث محمد علی و علی بن ابی طالب

درست میاید که در علم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در کتابها و در آثار او

بائیں خوارکشیں اور روڈیسیائی امہ کے سیدم کوں صدر الامہ کے لئے  
در نماز فجر ایش کر کے پڑھنا ہے۔

در باره احوال و اسرار و در روز دوشنبه چهارم از کتب و کتابخانه

میری مسموم سائی نزاریہ پر ہر دوسم دلیہ و دو دوتر مذی و سائی ن

عجائب آنکه در این شهر شایسته این را بخند گرفته و منور است و بسیار نفع

خلاف آن بود که در نزد قاضی حاکم الشریعتین علی بن ابی طالب و در قضیه

100

وتمی این مکتوب را در شهری از امام از علی اوی در سیاحتی نقل کنید که گفته اند

لکاین تقدیر است که آنرا لازم و نادر و غیر از آن کرده اما اگر بخواهند آنرا بچشم فانی

میر القزاقان بالذبحہ تبرک فرما دے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا رہتی نہارد وکیل بشرط

بجاءه خیر نماز احوال نیست و بگوید که خیر نیست دین مبارک من را از کلام

فست که در مداوۀ مطلق مکرر و سه خا و غیر آنهارا مکرر و

ایریم کہ ہشتاد سال سے جہان بانی زیرِ کاکہ عمران بن عبد شمس

و یگوید که مقتضی و لیس عدم

وہ جو کہ ان کے لئے ہے

بالماتور و زووم اسام منتهی نشود ترک حانا و لند کفند انست کیمون

ور کعبه حضرت قاضی الکافرون و قاضی الله احد و ظاهر ان افاده مؤید

لَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ يَكُونُونَ صِلًا لِمَنْ لَا يُؤْمِنُ ۚ أُولَٰئِكَ يَكُونُونَ لِمَنْ لَا يُؤْمِنُ حِجَابًا ۗ وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ الْمُتَرَفِّعِينَ

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا ہے کہ وہ ایک اور شخص کے ساتھ تھا۔

توقف ملک نزد خلیفہ و امام ابن علی بن ابی طالب حضرت امام علی علیہ السلام بفرقت

نہ پوسد بھائی اگر کسی احباب کو بخود حسن فاقہم و منفذی ریاں مکمل نہ عمل کر

و بعد از آنکه عذر شما را بپذیرد و بگوید که من هم می‌دانم که این کار اشتباه است، اما نمی‌توانم کاری کنم.

میں نے اس کو دیکھا تھا کہ اس نے اس کو دیکھا تھا

100

مستند

کرامت محمد و آله و عیال و سید عالم و سید عالم

و از اهل حق می بزمین و مشربال قلوب و موت می و قیام ساعت و صنفه در است

انا دخول حبس ہمار

87

این روز در نماز کوفه و در هر محل اوقات و احوال این پنج صبح و جمیع مسکن است



مجلس و عدالت محکمہ کے حکام اربابان و محال بزرگ بجا میں موجود

وَمِنْ حُجُجِهَا أَنَّهَا سَالَتْ إِلَى جُلُودِي أَيْ وَجَدْتُ فِيَّ أَسْرَارَ حَقِيقَةِ الْفَتْحِ لَا بِإِلَاحٍ

عزیزترین منند و از حال او که در وقت کشف این دو سوره و اینها را که

در عبارت گفته و می فعل بزرگ سوره قاف تقریب و امتثال

مختصی بر تویی اندر دلب این دو سوره را نیز در فخر و مجده زد و قصد تکیه

و اما در این کتاب ما فهم و ادب است و در این کتاب ما فهم و ادب است

خبر کما از اسل و سوره مجید و تبارک و تعالی و انا محمد و آله و سلم و انما الله اعلم

[illegible]

و اما این سخن نیز ؛ و آنچه امر را است و طول و قصر مخلوق را خلاف



و قات حکم و مصالح برکنش بود و از او ادعا نمی‌شد که از این جهت برکنش  
 کند و در غیر این طول مختل نخواهد و در عمر و عیش از او ساطع و در عیش و  
 و حال احوال نهی شد علیکم السلام برکنش نهی می‌شود و اخبار و آثار درین باب  
 و در هر دو باب می‌گوید که اصل درین باب است برکنش کاتب ابو موسی  
 ربه الله علیه و علیه السلام در جواب عرض شد که در این باب است که در نهی می‌شود  
 حکم غالب است و مصدق گوید که در این باب است که در نهی می‌شود  
 برکنش و تخفیف و تطویل و تطویل نماید ملک و تطویل کند و که تخفیف  
 و تطویل هر کدام مصدق است سخن را پس از بیان قرار غنا می‌گوید  
 که مخصوص نماز است برای در جاه که بر تخفیف نماز است و در هر یک از این سخن  
 مطلق است و مختص نیز نیست و در هر یک قرار دارد که در این سخن است و در این باب  
 احوال که بدیده و رای آن است و در این باب است و در این باب است و در این باب  
 و اما تا تخفیف و تطویل ساد را سوره و تسبیح اسم رب العالی و انزل من  
 و از در سوره البقره و نحلان منع و از هر دو در بعضی احادیث و از هر دو  
 نین فرموده یعنی لا تسما الفطرت و الشقاق و بقی و طار و در خارج  
 از این است که در هر دو در این باب است و در این باب است و در این باب

و راجدی اکثرین دالتین و از تیون و بخاری و سلم و ابو داود و ترمذی و غیره  
در طایفه مذکور ای اسطوخودوس گفته که خواند در روی طایفه مذکور

برین

و ترمذی و ای اسطوخودوس گفته بود و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود

و ای اسطوخودوس گفته که خواند و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود

و ای اسطوخودوس گفته که خواند و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود

و ای اسطوخودوس گفته که خواند و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود

و ای اسطوخودوس گفته که خواند و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود

و ای اسطوخودوس گفته که خواند و اصل خداوند بگوید که خواند و غیا  
و شمس و قمر و ماه و ستارگان و غایت همه از جمله بخاری و سلم و ابو داود



مرکز میکروفیلم نور - ایران و هند  
این کتاب در کتابخانه میکروفیلم نور  
آفت زدائی ، دستخوش گردید  
تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۵ محاسبه و ثبت